

آیه نور در چشم انداز عالمان اسلامی

حسین لطیفی

بنیاد پژوهشهای اسلامی - گروه کلام و فلسفه

یکی از آیه‌های قرآن کریم که بیشترین نگاهها را متوجه خود ساخته و تحلیلها و برداشتهای مختلفی را پیش روی قرآن‌پژوهان و اندیشمندان مسلمان قرار داده است، آیه نور است که نام سوره نور نیز از آن گرفته شده است. آغاز آن چنین است:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ
كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ
كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا
شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ
نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ
اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۱

خداوند نور آسمانها و زمین است. داستان نورش همچون چراغدانی است که در آن چراغی

هست، و آن چراغ در آبگینه‌ای است و آن آبگینه‌گویی ستاره‌ای درخشان است که از درخت پر برکت زیتون - که نه شرقی است و نه غربی - افروخته می‌شود. و روغنش، با آنکه آتش به آن نرسیده است، روشنی دهد. نور است بالای نور، خدا به نورش هر که را خواهد هدایت می‌کند. و خداوند برای مردم این مَثَلها را می‌زند و خداوند به هر چیزی داناست.

نقطه محوری در این آیه «نور» است که در قالب تمثیل و اشارات لطیفی به حقیقت، نمایی از سرچشمه هستی روی می‌نهد و گستره معارفی که از این آیه نقش نمایی می‌کند، حقیقت بزرگ و ژرفی را می‌نمایاند. لذا اساسی‌ترین پرسش در این آیه آن است که منظور از نور چیست؟ و آیه در مقام بیان و توصیف کدام حقیقت هستی است؟ از این رو، دیدگاهها و ژرف‌نگریهای مختلفی را برانگیخته است.

در اینکه خداوند نور آسمانها و زمین است هیچ اختلافی بین متفکران مسلمان نیست، بلکه اختلاف در چگونگی نسبت نور به ذات باری تعالی و مصداق آن است. آیا از باب مجاز و تشبیه است یا از باب حقیقت و واقعی؟ آنچه از مجموع تأویلات و مناقشات بسیاری از دانشیان مسلمان پیرامون آیه نور و

۱- نور / ۳۵

نسبت نور به خداوند به دست می‌آید، این است که دانشیان مسلمان اسم نور و نسبت آن به خداوند را از دو منظر نگریسته‌اند:

۱- مراد از نور همین نوری است که مترادف و متبادر در ذهن است که کیفیت جسمانی است؛ یعنی نور حسی؛ نوری که حادث می‌شود و زایل می‌گردد، مانند: نور خورشید، نور ماه، نور چراغ و نور جواهرات.

اطلاق نور به این معنی بر ذات باری تعالی محال است. بیشتر مفسران که مشرب کلامی دارند و معتقد به توقیفی بودن اسماء الله هستند و از این منظر به تفسیر آیه نشسته‌اند، نور را نور محسوس انگاشته و بدین سبب - چنان که بازگو خواهد شد - اطلاق نور به خداوند را جایز نمی‌دانند و آن را از باب مجاز و تشبیه و مانند‌نمایی تفسیر کرده‌اند.

۲- مراد از نور - نوری که حقیقتاً اسم نور به آن اطلاق می‌شود - نور حقیقی و بسیطی است که دو معنی در آن شرط است: اولاً به خودی خود روشن و خویشتاب است. ثانیاً روشنی‌بخش است و غیر خود را آشکار می‌کند؛ یعنی «الظاهر بذاته و المظهر لغيره» است. از این رو، اطلاق نور به خداوند به نحو حقیقی است و حقیقتاً به ذات مقدس الهی نور گفته می‌شود و به سایر انوار، مجازاً نور اطلاق می‌گردد.

بر این اساس آن دسته از دانشیان مسلمان که با دیدی فلسفی و عرفانی به شرح و تبیین آیه پرداخته‌اند، اطلاق نور را به خداوند به نحو

حقیقت و واقعی دانسته‌اند.

در این رویکرد، اطلاق نور به ذات باری تعالی به معنای خود نور است؛ یعنی حقیقتاً به ذات باری تعالی نور گفته می‌شود؛ حقیقتی بسیط که دارای مراتبی است که در مرتبه اکمل و اتم آن، وجود و نور خداوند است که مطلق و ازلی و ابدی و قیوم و واجب بالذات است و سایر موجودات مراتب دیگر آن را دارند که وجود و وجوبشان بالغیر است.

از همین رو، دو رویکرد بر این آیه می‌توان داشت:

۱- رویکرد مجاز و مانند‌نمایی که دیدگاه بیشتر مفسران است.

۲- رویکرد حقیقت‌نمایی که اغلب فیلسوفان مسلمان از این منظر به حقیقت و رمزگشایی آیه شریفه نایل آمده‌اند.

با توجه به چنین رویکردی در این مقاله به تبیین آیه نور و نسبت آن به خداوند و مفاهیم و مثالهای آن از زاویه دید مفسران و فلاسفه اسلامی - که هر یک بر اساس شیوه تفسیری و مبانی معرفتی خویش به تأویل و تفسیر آن پرداخته‌اند - می‌پردازیم و در پایان به مقایسه اجمالی این دو تصویر از آیه نور روی می‌نهم.

البته ما در این مقاله درصدد تفسیر آیه نیستیم بلکه مراد ما در اینجا فهم نسبت نور به خداوند و مثالهای آن است. لذا به تبیین ابعاد و وجوه مختلف فهم خود از این آیه در چشم‌انداز فیلسوفان مسلمان خواهیم پرداخت.

سه نکته آغازین

پیش از آغاز بحث «تأویلات فلاسفه از آیه نور» ذکر سه نکته را پسندیده می‌دانیم:

۱- لغت‌شناسی آیه نور

نور: عبارت است از روشنی و روشنایی در مقابل تیرگی و تاریکی، و در اصطلاح به دو معنی آمده است:

۱- نور عبارت از چیزی است که به واسطه آن، اجسام دیگر آشکار و مبصر می‌شود و به واسطه آن ابصار حاصل می‌گردد.

۲- نور عبارت است از آنچه به ذات خویش روشن و آشکار و روشنی‌بخش غیر است. از نظر فلاسفه اسلامی نور بدین معنی حقیقت بسیطی است که به اقسامی منقسم می‌شود؛ مانند نور واجب بذاته، انوار عقلیه، انوار جسمیه و انوار نفسیه.

مشکوة: به گنجه و تاقچه‌ای دیواری گفته می‌شود که چیزهایی چون چراغ را در آن قرار داده، شیشه‌ای جلو آن می‌گذاشتند تا نور دهد و از باد و خاموش شدن مصون بماند.

مصباح: به چراغ و چیزی پُر نور گفته می‌شود.

زجاجه: زجاج به معنای آبگینه، بلور و شیشه است. منظور از زجاجه در اینجا، حبابی شیشه‌ای است که به قندیل معروف است.

کوکب دُری: ستاره پُر نوری است که در آسمان، چند عدد انگشت‌شمار از آن دیده

می‌شود.

شجره مبارکه: درخت زیتون را بدان سبب مبارک می‌نامند که منافع آن فراوان است؛ زیرا از روغن آن برای روشن کردن چراغ استفاده می‌شود و چوب آن برای سوخت و خاکستر آن برای شستن ابریشم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

زیت: روغنی است که از زیتون می‌گیرند.

نور علی نور: نوری که در کمال تلمع و درخشش باشد؛ یعنی نور عظیم.

۲- مفهوم نور در قرآن

واژه نور در قرآن برای معانی مختلفی به کار رفته است که هر یک از آنها وجوه خاصی از نور حقیقی را بیان می‌کند. تنوع کاربرد واژه نور در قرآن کریم آن را در کانون مباحثات لغت‌شناسان و قرآن‌پژوهان قرار داده است و به ویژه نویسندگان کتابهای وجوه قرآن به مناسبت بحث از واژه نور، به شرح مرادفات قرآنی پرداخته‌اند. در این باره ۱۰ تا ۱۴ معنی یاد شده است که عبارت‌اند از^۱:

۱. نور به معنای خداوند باری تعالی آمده است:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾

۱- به عنوان نمونه بنگرید به: الوجوه و النظائر فی القرآن، ص ۸۰۲-۷۹۸؛ ابوالفضل حبیب بن ابراهیم تغلیسی، وجوه قرآن، ص ۲۹۴-۲۹۱؛ دامغانی، قاموس القرآن او إصلاح الوجوه و النظائر، ص ۴۶۸-۴۶۶.

اسم نور برای ذات احدیت پروردگار یک بار در قرآن آمده و آن همین آیه نور است.

۲. نور به معنی دین اسلام است:

﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۱.

کافران می خواهند که نور خدا (دین اسلام) را به نفس تیره و گفتار جاهلانه خود خاموش کنند و خدا نگذارد تا آنکه نور خدا را در منتهای ظهور و حد اعلای کمال برساند؛ هر چند کافران ناراضی و مخالف او باشند.

۳. نور به معنای پیامبر اکرم ﷺ:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾^۲.

همانا از جانب خدا برای هدایت شما نوری (رسولی) عظیم و کتابی به حقانیت آشکار آمد.

۴. از ایمان به عنوان نور یاد شده است:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۳.

خدا یار اهل ایمان است، و آنان را از تاریکیهای جهان بیرون آورد و به عالم نور (ایمان) برد.

۵. هدایت الهی به عنوان نور آمده است:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ یعنی الله هادی السموات والارض.

۶. از معرفت نیز به عنوان نور یاد شده است:

﴿مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾؛ یعنی مثل

معرفته فی قلب المؤمن.

۷. نور به معنای بیان حلال و حرام و امر و

نهی در قرآن:

﴿فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۴؛ یعنی القرآن و ما فيه من بيان الحلال و الحرام و الامر و النهی.

پس آنان که به او گرویدند و از او حرمت و عزت نگاه داشتند و یاری او کردند و نوری را که به او نازل شد پیروی نمودند، آن گروه به حقیقت رستگاران عالم هستند.

۸. نور به معنای بیان حلال و حرام و امر و

نهی در تورات:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا﴾^۵؛ یعنی ما فی

التوریه من بیان الحلال و الحرام و الامر و النهی. ما تورات را که در آن هدایت و روشنائی

است فرستادیم تا پیغمبرانی که تسلیم امر خدا هستند بدان کتاب بر یهودان حکم کنند.

۹. نور به معنای روشنائی روز:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ﴾^۶؛ یعنی ضوء النهار.

ستایش خدای راست که آسمان و زمین را

۱- توبه / ۳۲. در سوره مبارکه صف، آیه ۸ نیز به همین معنی آمده است.

۲- مائده / ۱۵.

۳- بقره / ۲۵۷؛ نیز سوره مبارکه انعام / ۱۲۲؛ حدید / ۲۸.

۴- اعراف / ۱۵۷؛ شوری / ۵۲؛ تغابن / ۸.

۵- مائده / ۴۴؛ انعام / ۹۱.

۶- انعام / ۱.

آفرید و روشنی و تاریکی را مقرر داشت.

۱۰. نور به معنای روشنایی ماه:

﴿وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ

سِرَاجًا﴾^۱؛ یعنی ضوء القمر.

و در آن آسمانها، ماه شب را فروغی تابان و

خورشید روز را چراغی فروزان ساخت.

۱۱. نور به معنای روشن شدن زمین در آن

جهان به نور خداوند تبارک و تعالی:

﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾^۲؛ یعنی بضوء

ربّها.

و زمین به نور پروردگار روشن گردد.

۱۲. نور به معنای روشنایی که حق تعالی

مؤمنان را در روز قیامت، هنگام عبور بر صراط

کرامت کند:

﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ بَيْنَ

أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ﴾^۳؛ یعنی یسعی ضوءهم الذی

يعطيهم الله على الصراط بين أيديهم و بأيمانهم.

ای رسول ما یاد آر روزی را که مردان و زنان

مؤمن، شعشعه نورشان پیشرو و سمت راست

آنها بشتابند.

۱۳. نور به معنای عدل آمده است؛ چنان که

در سوره زمر می خوانیم:

﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾^۴؛ یعنی بعدل

ربّها.

۱۴. از قرآن مجید نیز به عنوان نور یاد شده

است؛ چنان که در سوره اعراف می فرماید:

﴿وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ ۚ وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ

النُّورُ ۗ﴾^۵؛ یعنی و اتبعوا القرآن.

و نوری را که بر او نازل شد پیروی نمودند.

آن گروه به حقیقت رستگاران عالم هستند.

۳- مفهوم نور در روایات

در روایات اسلامی از چند چیز به عنوان نور

یاد شده است که هر یک پرتوی از نور حقیقی را

بیان می کند. در لسان روایات، نور به معانی

مختلفی همانند: خداوند تبارک و تعالی، پیامبر

اکرم ﷺ، امام علی عليه السلام، ائمه اطهار عليهم السلام، قرآن

کریم، هدایت، ایمان و مؤمن، شیعه، علم و

دانش آمده است. در اینجا چند روایت را به

مناسبت آیه نور بازگو می کنیم:

الف - در پاره ای از روایات به ویژه روایات

شیعه، اسم نور به خداوند متعال به عنوان صفت

ذات نسبت داده شده است:

۱. امام صادق عليه السلام فرمود: «ان الله تبارک و

تعالی... نور لیس فیہ ظلمة و صدق لیس فیہ

کذب و عدل لیس فیہ جور و حق لیس فیہ

باطل»^۶.

خداوند تبارک و تعالی نوری است

بی ظلمت، و صدقی است بی دروغ و عدالتی

است بی ستم و حقی است که باطل در آن راه

ندارد.

۱- نوح / ۱۶؛ فرقان / ۶۱.

۲- زمر / ۶۹. ۳- حدید / ۱۳ و تحریم / ۸.

۴- زمر / ۶۹. ۵- اعراف / ۱۵۷؛ مائده / ۱۵.

۶- توحید صدوق، ص ۱۲۸.

۲. همچنین از آن حضرت روایت شده است که فرمود: «والله نور لا ظلام فيه وحي لا موت له و عالم لا جهل فيه... ربنا نوری الذات و حیی الذات و عالم الذات»^۱.

خداوند نوری است که هیچ تاریکی در آن نیست، زنده‌ای است که مرگی برای او نیست و دانایی است که هیچ نادانی در آن نیست. پروردگار ما ذاتش نور است، ذاتش حیات است و ذاتش دانایی است.

۳. در برخی از دعاهای مأثور، اسم نور به ذات باری تعالی اطلاق شده است؛ از جمله در دعای جوشن کبیر که منسوب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است آمده است: «یا نور النور، یا منور النور، یا خالق النور، یا مدبر النور، یا مقدر النور، یا نور کل نور، یا نوراً قبل کل نور، یا نوراً بعد کل نور، یا نوراً فوق کل نور، یا نوراً لیس کمثله نور»^۲.

ای نور نور، ای روشنایی بخش نور، ای آفریدگار نور، ای تدبیرکننده نور، ای تقدیرکننده نور، ای نور هر نور، ای نور پیش از هر نور، ای نور پس از هر نور، ای نور برتر از هر نور، ای نوری که مانندش نوری نیست.

ب- از قرآن مجید، در برخی از روایات به عنوان نور یاد شده است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید: «ان هذا القرآن جبل الله و النور المبین»^۳.

به راستی که این قرآن، ریسمان خدا و نور روشنگر است.

از امام حسن علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«ان هذا القرآن فيه مصابيح النور»^۴.

همانا در این قرآن، چراغهای روشنایی است. ج- از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایات بسیاری به عنوان نور یاد شده است؛ به ویژه در تفسیر آیه نور، منظور از «مثل نوره» را به رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر کرده‌اند.^۵

د- مؤمن نیز در بسیاری از روایات به عنوان نور آمده است:

سلیمان جعفری گوید: خدمت امام هادی علیه السلام بودم فرمود: ای سلیمان از فراست مؤمن بترس. خداوند مؤمن را از نور خود آفرید و آنان را در رحمت خود رنگ‌آمیزی کرد و پیمان ولایت ما را از آنان گرفت. مؤمنان با هم برادر ابوینی هستند، پدر آنها نور و مادرشان هم رحمت می‌باشد و مؤمن از همان نور که آفریده شد به اوضاع و احوال نگاه می‌کند.^۶

ه- اسم نور به معنای امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز آمده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «یا علی أنا و أنت من نور الله و شیعتنا من نورنا»^۷.
از ابن عباس روایت شده که گفت: «سمعت

۱- همان، ص ۱۴۰.

۲- بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۹۰.

۳- الترغیب و التهیب، ج ۲، ص ۳۵۴، ح ۲۵.

۴- بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۱۲، ح ۶.

۵- همان، ج ۲۳، ص ۳۲۵-۳۰۴.

۶- همان، ج ۶۷، ص ۷۳، ب ۲، ح ۱.

۷- العقد الثمین، ج ۲، ص ۱۴۵.

رسول الله ﷺ يقول لعلي: خلقت أنا و أنت من نور الله^۱.

و - امامان و پیشوایان معصوم نیز به نام نور خوانده شده‌اند، چنان که در زیارتنامه می‌خوانیم: «و أنتم نور الأخيار و هداة الأبرار»^۲؛ شما نور خوبان و هدایت‌کننده نیکوکاران هستید.

ز - از علم و دانش نیز به عنوان نور یاد شده است؛ چنان که در حدیث مشهور است: «العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء»^۳.

علم نوری است که خدا در قلب هر کس بخواهد می‌افکند.

ح - از شیعه و پیروان ائمه اطهار^{علیهم‌السلام} نیز به عنوان نور یاد شده است.

از امام صادق^{علیه‌السلام} روایت شده است که فرمود: «خداوند برای ما پیروان و شیعیانی قرار داد و آنها را از نور خود خلق کرد و در رحمت خود فرو برد. روزی که خود را به آنان معرفی کرد، پیمان ما را هم از آنها گرفت. او از نیکوکاران آنها قبول می‌کند و از بدکاران آنها می‌گذرد. هر کس بدون ایمان در پیشگاه خداوند حاضر گردد، حسنات او قبول نمی‌گردد و گناهانش بخشوده نمی‌شود»^۴.

تأویل آیه نور از منظر روایات

با توجه به برخی از روایات و ادعیه مأثور - که پیش از این گذشت - اسم نور در آیه نور بر ذات باری تعالی اطلاق شده است و کاربرد واژه نور در همه موارد مزبور به نحو مجاز - چنان که

اکثر مفسران پنداشته‌اند - بر خلاف واقع است، بلکه وصف نور بر ذات احدیت بر نحو حقیقت است.

البته تفسیر نور به مفاهیمی چون: هدایت، منیر و ذوالنور، هیچ منافاتی با حقیقت آیه ندارد، بلکه تفسیر یکی از مصادیق نور حقیقی است؛ زیرا همه انوار هستی از نور او سرچشمه می‌گیرند. عباس بن هلال گفته است از امام علی بن موسی الرضا^{علیه‌السلام} درباره این فرموده خدای عز و جل: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ پرسیدم، حضرت فرمود: «هادی لأهل السموات و هادی لأهل الارض»^۵.

خداوند نور آسمانها و زمین است؛ یعنی هدایتگر اهل آسمانها و هدایتگر اهل زمین است. مرحوم شیخ صدوق پس از نقل این روایت، سعی فراوان در اثبات این نکته دارد که منظور از نور خداوند، همان منیر و هادی بودن است.

به نظر می‌رسد تفاسیر ائمه اطهار^{علیهم‌السلام} از باب نشان دادن مصداقی از مصادیق آیات است نه آنکه مدلول لفظ را منحصر در آن مصداق خاص نموده باشند. بنابراین، نیازی به تصرف در کلمه

۱ - فوائد السمطين، ج ۱، ص ۴۰؛ نیز بنگرید به: تفسیر

القمی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲ - زیارت جامعه کبیره.

۳ - مصباح الشریعة، ص ۱۶.

۴ - بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۷۴، ح ۳.

۵ - الکافی، ج ۱، ص ۱۱۵؛ توحید صدوق، ص ۱۵۵؛

نورالثقلین، ج ۳، ص ۶۰۳.

نور و تفسیر آن به معانی‌ای چون: منور، ناظم، منیر و هادی نمی‌باشد. از این رو جمع بین این معانی و حقیقت آیه این است که هر یک از این معانی اشاره به یکی از ابعاد آن نور حقیقی دارد.

اما در بخش دوم آیه ﴿مَثَلُ نُورِهِ﴾ و مثالهای آن در روایات اسلامی - عامه و خاصه - به معانی چون: مؤمن و ایمان، ابراهیم علیه السلام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عبدالمطلب آمده است، ولی در روایات شیعی، دو چیز بیش از همه مورد توجه قرار گرفته است:

۱- با توجه به پاره‌ای از روایات شیعی^۱، این آیه تمثیلی است بر اثبات حقانیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام که به واسطه قرب به ذات احدیت، خود به مرحله درخشانی رسیده‌اند که ظهور آسمانها و زمین به واسطه آنها متحقق می‌گردد؛ چه اینکه مرتبه نورانی حقیقت محمدیه و علویه جلوه کامل نور ذات الهی می‌باشند.

از امام باقر علیه السلام درباره این گفته خدای عز و جل: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾ سؤال شد، حضرت فرمود: نور علم در سینه پیامبر همان چراغ است. چنان که چراغ نور خود را به شیشه پس می‌دهد، محمد نیز علم خود را در سینه علی که مانند زجاجه صاف و صیقلی است نهاد. پس محمد مصباح و علی زجاجه است؛ زیرا محمد معلم علی بود و این نور چون نه از مکتب یهود و نه از نصرانی اخذ شده، نه شرقی و نه غربی است.

نزدیک است عالم آل محمد تکلم به علم کند قبل از آنکه از آن بپرسند. نور علی نور؛ یعنی امام مؤید به علم و حکمت پس از امام دیگر تا قیامت خواهد بود که اوصیاء و خلفای خدایند و نباید زمین در هیچ عصر از وجودشان خالی باشد^۲.

۲. در شماری از روایات منظور از «مثل نوره» قلب مؤمن بیان شده و تمام مثال آن نیز بر مؤمن تطبیق داده شده است.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خویش ذیل آیه نور به نقل از امام صادق علیه السلام آورده است که آن حضرت از پدرش امام باقر علیه السلام نقل کرده است: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. خداوند ابتدا از نور خودش گفته است.

«مثل نوره»: مثال هدایت خداوند در قلب مؤمن است.

«کمشکوة فیها مصباح»: مصباح عبارت از درون مؤمن است و قندیل قلب وی، و مصباح همان نوری است که خداوند در قلب او قرار داده است.

«یوقد من شجرة مباركة»: شجره همان مؤمن است.

«زیتونه لا شرقیه و لا غربیه»: درختی است

۱ - بنگرید به: بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۲۵-۳۰۴؛

تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۰۵-۱۰۳.

۲ - شرح توحید الصدوق، شرح و تعلیق نجفقلی حبیبی، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ج ۲، ص ۶۲۶.

که غروب ندارد، چرا که وقتی خورشید طلوع می‌کند، بر آن طلوع می‌کند و وقتی غروب می‌کند نیز بر آن غروب می‌کند.

«یکاد زیتها یضییء»: نوری که در قلب مؤمن است نزدیک است که بدرخشد، هر چند وی سخن نگوید.

«نور علی نور»: فریضه‌ای بر فریضه و سنتی بر سنت.

«یهدی الله لنوره من یشاء»: خداوند هر کس را بخواهد به فرایض و سنن خویش هدایت می‌کند.

«و یضرب الله الأمثال للناس»: این مثلی است که خداوند برای مؤمن زده است.

سپس فرمود: بنابراین مؤمن در پنج نور در حرکت است: محل ورود او نور است. محل خروج او نور است. عمل او نور است. سخن او نور است. حرکت او در روز قیامت به سوی بهشت نور است.^۱

آیه نور از منظر مفسران

در این بخش به بررسی نظریات آن دسته از مفسرانی می‌پردازیم که در آثارشان آیه شریفه را به وادی مجازگویی و مانند‌نمایی کشانده‌اند. آنان در تفسیر آیه نور دیدگاه‌های مختلفی را پیش روی نهاده‌اند و درباره اینکه خداوند نور آسمانها و زمین است از گمانه‌هایی چند سخن رانده‌اند.

اینکه چرا مفسران دچار این چندگانگی در ارائه تفسیر آیه نور شده‌اند، باید پاسخ آن را در

مبانی کلامی آنان جست و جو نمود. اینان بر اساس مبانی کلامی خود بر این باورند که خداوند منزّه از هر عیب و نقص و ضد و یند است، و نور چون اسمی است برای کیفیت جسمانی که در مقابل تاریکی است، و از طرفی دیگر چون اسماء الله توقیفی‌اند، چنین اسمی را نمی‌توان به ذات باری تعالی اطلاق کرد.

از این رو، آنان طبق مبانی کلامی خویش نور را به عنوان اسمی از اسماء الله و صفتی از صفات خداوند به شمار نیاورده‌اند، بلکه ضمن معادل‌سازی و همانند‌نمایی کلمه نور به مفاهیمی چون: هادی، مزین، منور، منیر، ذوالنور، سراج منیر، ناظم، مدلول و مانند آن، مجبور شده‌اند به مجازگویی و تشبیه و مانند‌نمایی روی آورند؛ چنان که فخر رازی، مفسر بزرگ اهل سنت در تفسیر نور می‌گوید:

«ان النور اسم لهذه کیفیة التی یضادها الظلام، و یمتنع أن یكون الحق سبحانه ذلك»^۲.

وی بر این استدلال خود چهار دلیل اقامه کرده است:

۱- از آنجا که نور به این کیفیت هم عارض

۱- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۰۳؛ نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۰۶-۶۰۵.

۲- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، شرح اسماء الله الحسنی (لوامع البینات فی الأسماء و الصفات)، مقدمه و تحقیق طه عبدالرؤف سعد، منشورات مکتبة کلیات الازهریة، ۱۳۹۶ق، ص ۳۴۶؛ نیز بنگرید به: فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۲۲۳.

می‌شود و هم زایل می‌گردد، اطلاق آن بر خداوند محال است.

۲- اجسام در جسمیت مساوی‌اند و در روشنی و تاریکی مختلف؛ پس روشنایی کیفیتی است که قائم به جسم است و محتاج به آن و واجب الوجود منزله از نیاز و احتیاج است.

۳- نور ضد و منافی با ظلمت است و برای خداوند ضد و همانندی نیست.

۴- اضافه نور در «مثل نوره» به خداوند اگر همین نور باشد، اضافه شیء به نفس لازم می‌آید و این محال است؛ پس خداوند نور نیست و بدین کیفیت نیز نور نامیده نمی‌شود، چون این کیفیت جز برای اجسام اثبات نمی‌گردد.^۱

همچنین زمخشری صاحب تفسیر کشف، نور را به معنای محسوس آن تفسیر کرده است و اطلاق آن را به خداوند جایز نمی‌داند. لذا در تفسیر آیه، خداوند را به نور تشبیه کرده^۲، می‌گوید: خداوند از نظر آشکار بودن و ظهور خویش همانند نور است که هیچ ظلمت و پنهانی در آن راه ندارد.

حتی برخی از مفسران نور را به «مُنُور» تعبیر کرده‌اند، تا از اطلاق اسم نور به خداوند تبارک و تعالی دوری جویند. و در تفسیر نور گفته‌اند: «النور عبارة عما لا یبقی زمانین» و به این معنی نور چون در دو آن قرار نمی‌گیرد، پس اطلاق آن بر ذات باری تعالی جایز نیست.

اگر آنان در همین معنای «مُنُور» - به تعبیر صدر المتألهین - دقت می‌کردند، نور را به معنای

نور محض و بسیط و بحت اطلاق می‌کردند، چون سایر انوار از نور حقیقی و نور محض سرچشمه می‌گیرند و به خودی خود نور نیستند و اسم نور بر آنان از باب مجاز است.^۳

اما مهم‌ترین سؤالی که ذهن هر معرفت‌بینی را می‌آزارد، این است که چرا برخی از مفسران شیعه با توجه به پاره‌ای از مآثورات شیعی از اطلاق نور به ذات باری تعالی دوری جسته‌اند و آن را به معنای هادی، مزین، مدلول، ناظم، منیر و مانند آن گرفته‌اند؟

در پاسخ به این سؤال بدین گونه می‌توان به تحلیل نشست که در روایات بسیاری که از طریق شیعه نقل شده است اسم نور بر خداوند اطلاق گردیده و همانند «علم» و «حیات» در شمار صفت ذات آورده شده و با وصف نوری الذات موصوف گشته است.^۴

۱- همان.

۲- زمخشری، جار الله محمود بن عمر، الکشف، بیروت، دارالکتب العربی، ج ۳، ص ۲۴۰.

۳- هروی، محمد شریف نظام الدین احمد، انواریه، به اهتمام حسین ضیایی، چاپ دوم: تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ش، ص ۴۵.

۴- از جمله در این باره بنگرید به: توحید صدوق، ص ۱۳۷ و ۱۴۰. از امام رضا (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «والله نور لا ظلام فیه و حی لا موت له و عالم لاجهل فیه... ربنا نوری الذات، حی الذات، عالم الذات»؛ خداوند نوری است که هیچ تاریکی در آن

بنابراین اسم نور به جهت اینکه همه اشیاء را از تاریکیِ عدم به ظهور وجود بیرون می‌آورد شایسته این اسم است؛ چنان که فیض کاشانی می‌گوید:

«او ظاهری است که هر ظهوری به اوست و هرگاه وجود و عدم برابر هم قرار گیرند ناگزیر ظهور از آن وجود است و هیچ ظلمتی از عدم تاریک‌تر نیست؛ پس کسی که از ظلمت عدم بلکه از امکان عدم مبراست و اوست که اشیاء را از ظلمت عدم به ظهور وجود بیرون آورده، سزاوار است که نور نامیده شود.

و وجود نوری است که از نور ذات او بر اشیاء تافته، پس او نور آسمانها و زمین است، همان‌گونه که ذره‌ای از موجودات آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست وجود ندارد مگر آنکه با جواز وجود خود، دلیل بر وجوب وجود ایجادکننده خویش می‌باشد»^۱.

بر این اساس اطلاق نکردن اسم نور به ذات باری تعالی نه به سبب اعتقاد به توقیفی بودن اسماء الله است و نه به جهت اینکه اسم نور بر همین نور محسوس و کیفیت جسمانی اطلاق می‌گردد - چنان که مفسران اهل سنت تصور کرده‌اند - بلکه بدین دلیل است که تمام اشیاء به جهت فعل و فیض و نور ذات احدیت از نیستی به هستی و از عدم به وجود و از ظلمت به نور و از خفاء به ظهور خارج می‌شوند. و ذات باری تعالی بدون این عناوین، تعین و تشخص محض است. لذا ذات احدیت به سایر مظاهر خویش

شناسانده و شناخته می‌گردد. بنابراین صحیح است که به مصادیق و مراتب نور حقیقی مانند: قرآن، رسول اکرم ﷺ، ائمه هدی علیهم‌السلام، روشنگر، هدایت و آنچه هدایت به آن تعلق می‌گیرد و مانند آن، اسم نور اطلاق گردد.

در اینجا به عنوان نمونه، به آرای مفسران در شرح آیه نور و تمثیلهای آن، که هر یک به قدر همت خود و در حد فسحت فکر خویش آن را به نحوی تفسیر کرده‌اند در سه بخش به اختصار اشاره می‌کنیم:

الف - بخش نخست آیه (نسبت نور به خداوند)
مفسران در تفسیر نخستین بخش آیه «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» چند دیدگاه دارند:

۱- همچنان که از مجامع روایی اهل سنت و شیعه برمی‌آید، بیشتر مفسران منظور از نور را

→ نیست و زنده‌ای است که مرگی برای او نیست و دانایی است که هیچ نادانی در آن نیست. پروردگار ما ذاتش نور است، ذاتش حیات است، و ذاتش دانایی است.

و نیز در روایتی به همین مضمون از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «ان الله علم لاجهل فیه، حیاة لا موت فیه، نور لا ظلمة فیه»؛ خداوند علمی است که هیچ جهلی در آن راه ندارد و حیاتی است که هیچ مرگی در آن نیست و نوری است که هیچ ظلمتی در آن نیست.

۱- فیض کاشانی، ملا محسن، علم الیقین، انتشارات بیدارفر، ۱۴۰۰ق، ص ۱۴۷.

هدایت الهی دانسته و نور را به معنای هادی گرفته‌اند؛ یعنی خداوند اهل آسمانها و زمین را به آنچه مصلحت آنهاست، راه می‌نماید.^۱

۲- به باور برخی، منظور این است که خداوند به وسیله خورشید و ماه و ستارگان، آسمانها و زمین را روشن می‌کند. نور و روشنایی در اینجا اشاره به این است که خداوند سرچشمه نعمتها و مواهب است.^۲

۳- از دیدگاه برخی مفهوم آیه این است که خداوند آسمانها را به وجود فرشتگان زینت می‌بخشد و آراسته می‌سازد و زمین را به وسیله پیامبران و دانشمندان.^۳

۴- شیخ طوسی آیه را به معنای «مدلول السموات و الارض» تفسیر کرده است؛ چرا که هریک از دلایل قدرت و بدایع حکمت که در سپهر برین و مرکز زمین واقع است دلالتی روشن بر وجود قدرت و علم و حکمت او دارد.^۴

۵- مرحوم طبرسی در مجمع البیان آن‌گونه که از عبارتش برمی‌آید، آن را از باب کاربرد مصدر به جای مشتق دانسته است که به هدف تأکید و مبالغه در معنی صورت می‌گیرد. اگر نور به عنوان یکی از اوصاف خداوند باشد، به این خاطر است که هر نعمت و فایده و احسانی از سوی اوست و فیض اوست که سرچشمه همه نعمتها و نیکیهاست.^۵

ب - بخش دوم آیه (اضافه نور به الله)

علامه طباطبایی اضافه نور به «الله» را در

«مَثَلُ نُورِهِ» به معنای اضافه حقیقی لامیه (اضافه ملکیت) گرفته است؛ یعنی مثال نوری خواهد بود که برای خداوند است. بنابراین، وصف و بیان نوری که خود خداوند متعال است مورد نظر نیست، بلکه مثال برای نوری می‌باشد که از آن خداوند است.^۶ از این رو، در این بخش نیز احتمالات و گفته‌هایی چند از مفسران بیان شده است:

۱- از دیدگاه برخی از مفسران منظور از نور خدا، هدایت و نور ایمان است که در قلب مؤمن می‌باشد.

۱ - طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، منشورات مکتبه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۱۴۲. نیز به عنوان نمونه، بنگرید به: طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۱۰۴؛ تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۴، ص ۴۱-۴۰؛ فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۲۲۳؛ سیوطی، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۶، ص ۱۸۰؛ شیخ طوسی، الثبیان، ج ۷، ص ۳۸۶؛ فخر رازی، شرح اسماء الحسنی، ص ۳۴۷؛ زمخشری، الکشاف، ج ۳، ص ۲۴۰؛ تفسیر کاشفی، ج ۳، ص ۲۳۶-۲۳۱.

۲ - همان. ۳ - همان.

۴ - طوسی، محمد بن حسن، الثبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق و تصحیح حبیب قصیر العاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۷، ص ۳۸۶.

۵ - طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۱۴۵.

۶ - طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۹۲ق، ج ۱۵، ص ۱۲۳.

۲- به باور برخی دیگر منظور از نور خدا در آیه شریفه وجود گرانبمایه حضرت محمد ﷺ است که به خاطر عظمت و شرافت از ایشان به نور خدا تعبیر شده است.

۳- از دیدگاه گروهی، منظور قرآن کریم است که آیات نورانی آن، قلب مؤمن را روشن می‌کند.

۴- عده‌ای آن را به فرمانبرداری و اطاعت از خداوند تبارک و تعالی وصف کرده‌اند.

۵- به باور گروهی دیگر منظور از نور خدا، ادله روشن توحید و عدالت وی است که به خاطر شدت روشنی به نور وصف شده است.^۱

ج - بخش سوم آیه

(مفهوم مثالهای آیه نور از منظر مفسران)

در باره اینکه منظور از مثالهای آیه چیست، دیدگاههای مختلفی بیان شده است:

مرحوم طبرسی - که از میان مفسران مسلمان، بیشترین توجه را به ربط و مناسبت آیات و مفاهیم آن به ویژه واژگان آیه نور داشته است - اقوال مفسران قبل از خود را گردآوری کرده و به سبک خویش آن را به اخبار و احادیث نقل شده از صحابه صدر اول مستند داشته است که در اینجا به ذکر پاره‌ای از آنها به اجمال بسنده می‌کنیم:

۱- از دیدگاه گروهی از مفسران، خداوند همه مثالها را درباره پیامبر اکرم ﷺ آورده است. بر این اساس، «مشکوة»، سینه پیامبر ﷺ و «زجاجه»، قلب او و «مصباح»، چراغ رسالت آن

برگزیده ارجمند است که نه شرقی است و نه غربی؛ یعنی نه به رسم دین یهود است و نه بر آیین مسیح عليه السلام، بلکه بر دین حنیف ابراهیم عليه السلام آمده است. و از آن بزرگوار که درخت تناور رسالت است شعله می‌گیرد. و نور روشننگر رسالت او به گونه‌ای است که اگر سخنی هم نگوید، نزدیک است به خودی خود برای حق طلبان آشکار گردد، همانند آن روغن زیتون که بدون آتش شعله‌ور می‌گردد.

۲- از دیدگاه برخی دیگر منظور از «مشکوة» نیای پیامبر اکرم ﷺ عبدالمطلب و «زجاجه» پدر ارجمندش عبدالله و «مصباح» خود آن حضرت است که نه شرقی است و نه غربی، بلکه از مکه، کنار کعبه، که به گونه‌ای در قلب کره زمین قرار دارد، قامت برافراشته است. منظور از «نور علی نور» نیز امامان راستین عليهم السلام می‌باشند که یکی پس از دیگری می‌آیند و از سوی خداوند به نور دانش و حکمت تأیید می‌گردند و این رشته هدایت از آغاز آفرینش عالم تا فرجامین روز آن ادامه دارد.

۳- پاره‌ای از مفسران آورده‌اند که منظور از واژه «مشکوة» ابراهیم، «زجاجه» اسماعیل و «مصباح» وجود گرانبقدر محمد ﷺ است. وجود گرامی او از درخت مبارک ابراهیم عليه السلام بود و ابراهیم خودش نه شرقی بود و نه غربی؛ یعنی نه به راه یهود بود و نه نصاری. مراد از این جمله که

۱ - طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۱۴۳-۱۴۲.

می‌فرماید نزدیک بود روغن آن درخت مبارک بدون رسیدن آتش به آن شعله‌ور گردد، این است که خلق عظیم پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزدیک بود پیش از آنکه به او وحی شود، همه جا را روشن سازد.

۴- به باور پاره‌ای از مفسران، این مثالها را خدا برای انسانهای با ایمان آورده است. بر این باور «مشکوة» به مفهوم جان انسان با ایمان و «زجاجه» سینه پاک او از آفت شرک است و «مصباح» به مفهوم ایمان در قلب انسان مؤمن است که از درخت پر برکت یکتاپرستی شعله می‌گیرد. این درخت پر طراوت درختی است که بر دیگر درختان پیچیده و از تابش خورشید به دور است. انسان با ایمان نیز از سستی و رنجها برکنار می‌باشد.

۵- به باور پاره‌ای دیگر، این مثال درباره قرآن در قلب انسان با ایمان است. بر این اساس، همان‌گونه که چراغ روشن‌گر نورافشانی می‌کند و با نورافشانی خود از شکوه و عظمت آن کاسته نمی‌شود، قرآن نیز همواره به راه راست هدایت می‌کند و هر چه به دستورات آن عمل شود روشنگریهای آن بیشتر می‌شود. با این بیان «مصباح» عبارت است از قرآن، «زجاجه» قلب انسان با ایمان و «مشکوة» صداقت و حق‌گویی او، و درخت مبارک، عبارت از وحی الهی است که اگر تفسیر و تلاوت هم نشود خود را آشکار می‌سازد، چون به خودی خود روشن و روشن‌گر است.^۱

در یک جمع‌بندی، آنچه شایسته گفتن است

اینکه تفسیر نور به معانی چون: هادی، ناظم، مزین، مدلول، و مانند آن، تفسیرگوی تمام حقیقت آیه نیست، بلکه بازگوی بخشی از لایه‌های ظاهری آیه است و مفهوم آیه، بسی عمیق‌تر و پیچیده‌تر و گسترده‌تر از این معانی است. در تبیین حقیقت نور به مفهوم وسیع و گسترده آن حداقل دو ویژگی معتبر است: یکی ظهور آن به خودی خود و خویشتاب بودن است و دیگر ظهور دیگران به واسطه آن است.

بنابراین، اگر این تعریف در نظر گرفته شود، اطلاق نور به خداوند از سر حقیقت و واقعیت‌نمایی است نه مجاز و تشبیه و لذا آنچه تاکنون به نقل از مفسران یاد شد هر کدام به یکی از ابعاد این نور بی‌نظیر و آن روشنایی بی‌مانند اشاره دارد.

آیه نور در چشم‌انداز فیلسوفان مسلمان

پس از سایه‌گستری دین اسلام بر سرزمینی به گستردگی آسیای مرکزی تا سلسله جبال پیرنه^۲، مراکزی علمی مانند حوزه علمی اسکندریه که در این بخش از جهان متمدن آن روزگار قرار داشت، توجه مسلمانان را به خود جلب کرد و باعث شد که متفکران اسلامی به ترجمه کتابهای علمی از زبانهای سریانی، یونانی و پهلوی به زبان عربی پردازند.

۱- همان، ج ۴، ص ۱۴۴-۱۴۳.

۲- سلسله جبالی است میان دو کشور فرانسه و اسپانیا.

توجه اساسی مسلمانان به ترجمه علوم و فنون از میانه قرن دوم هجری آغاز شد و در سالهای پایانی قرن چهارم به اوج خود رسید. در این مدت کتابهای بسیاری در دانشهای گوناگون همانند فلسفه، منطق، طبیعیات و ریاضیات ترجمه شد. مسلمانان در این برهه که عصر ترجمه (نهضت ترجمه) نام گرفت به جذب کلیه اندوخته‌های فرهنگی که پیش از اسلام در شرق و غرب وجود داشت، همت گماشتند و آن را با تعالیم دین خویش پیوند دادند.

فلسفه اسلامی نیز مانند سایر نحله‌های فکری اسلامی محصول حوزه معرفت دینی است. قرآن کریم به عنوان یکی از منابع الهام فلسفه اسلامی، به رغم گمان برخی از متفکران غربی هسته مرکزی تفکر مابعدالطبیعی فلاسفه و مشحون از مسائلی است که مورد توجه مشترک دین و فلسفه می‌باشد.

از این رو در پی تعارضی که بین آرای فلسفی خردورزان یونان با متون دینی به وجود آمده بود، فیلسوفان مسلمان کوشیدند تا به فهم متون نایل آیند و از این طریق میان فلسفه و دین همسویی ایجاد کنند.

شایان توضیح است که بسیاری از متکلمان در تبیین و تفسیر متون دینی به ظواهر قرآن تمسک کردند و برای عقل هیچ مداخلیتی در تفسیر آیات و تبیین مبانی معرفتی ایمان قائل نشدند. این گروه که به ظاهرگرایان معروف‌اند، در تفسیر مفاهیمی چون: عرش، کرسی، صراط،

لوح و قلم به معنای ظاهری آنها اکتفا نموده، فهم ظاهر قرآن را به عنوان یگانه راه حقیقی تصور کردند. در مقابل اینان معتزله بودند که به حجیت عقل اعتقاد داشتند و هر جا آیات قرآن را مخالف عقل می‌دیدند آن را به کمک عقل تأویل می‌کردند.

اشاعره نیز رویکرد سومی را پیش گرفتند. آنان هر چند عقل را انکار نمی‌کردند، ولی در مقابل ایمان، قائل به حجیت عقل نبودند. فلسفه اسلامی در تقابل میان این سه رویکرد به وجود آمد. البته این رویکرد چهارم بیشتر وامدار مذهب تشیع است. شاید به همین خاطر دانشیان شیعه توجه خاصی به فلسفه ابراز نموده‌اند؛ چه اینکه مذهب تشیع در میان مذاهب اسلامی بیشتر مبتنی بر تعقل و خردورزی بوده است. بنابراین طبیعی می‌نمود که فیلسوفان مسلمان شیعی کوشش بیشتری در سازش میان دین و فلسفه کرده باشند که کندی (۱۸۵-۲۶۰ق) در آغاز آن قرار دارد و ابن سینا آن را به اوج خود رساند و سرانجام به دست توانای مرحوم صدر المتألهین به بار نشست.

فیلسوفان مسلمان راه آشتی بین دین و فلسفه را در تفسیر فلسفی قرآن می‌جستند. تفسیر فلسفی قرآن - چنان که در روش تفسیری هر یک از فلاسفه خواهد آمد - درصدد دریافت صورت اصلی و حقیقی آیات الهی است.

سعی و تلاش فیلسوفان رهیابی به شناخت حقیقت پدیده‌هاست. فیلسوف به وسیله تأویل

درصدد حقیقت‌یابی مفاهیم و پدیده‌هایی است که بر روی پرده حقیقت ظاهر‌نمایی می‌کند. فیلسوف می‌کوشد این پرده را با تأویل به کنار بزند و قسمت ناپیدای آن را هویدا سازد؛ اما اینکه در این راه چه اندازه کامیاب و پیروز بوده و توانسته‌اند به توفیق میان دین و فلسفه نایل آیند، بحث مستقلی را می‌طلبد که از حوصله این مختصر خارج است و آن را به وقت دیگری حواله می‌دهیم.

این بخش از جستار حاضر نگاهی به فهم فیلسوفان مسلمان از آیه نور دارد تا در پرتو آن، دستاوردی از مذهب تفسیری اینان را نیز بیان کرده باشد. لذا سعی داریم ابتدا ضمن نگاهی اجمالی به مذهب تفسیری آنان، در ضمن دو بخش - نسبت نور به خداوند و منظور از مثالهای آیه نور - به توصیف و تحلیل نظرگاه هر یک از آنان بپردازیم.

آیه نور از منظر ابن سینا

ابو علی سینا - شیخ فلاسفه اسلام - از دانشمندان بنام قرن چهارم و از متفکران بزرگ جهان اسلام است که در حوزه‌های فلسفی، کلامی، عرفانی، طب و تفسیر، آثار گرانقدری را از خود بر جای گذاشته است.

وی بر بعضی از آیات و سوره‌های قرآن کریم تفسیر فلسفی نگاشته است که در همه آنها تحت تأثیر عقل‌گرایی و فلسفه‌گرایی یونان قرار دارد. تفسیر مشهور ابن سینا تفسیری است که وی از

آیه نور بر مبنای فلسفه یونانی به تبیین آن می‌پردازد و آن را از منظر جهان‌شناسی خویش مورد تحلیل قرار می‌دهد.

در مباحث روش‌شناسی تفاسیر قرآن، تفسیر ابن سینا در زمره تفاسیر فلسفی قلمداد می‌شود. وی اصل تأویل را مبنای تفسیر خویش از قرآن و دستمایه هماهنگ ساختن ظاهر و باطن شریعت قرار می‌دهد و بدین وسیله حقایق و حیانی را با مبانی عقلانی استوار می‌سازد. با این وصف، به این نکته واقف است که قرآن سراسر اسراری است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حقایقی از آن که بسیار دقیق و دور از فهم توده مردم است اشاره کرد و جز خواص از درک آنها عاجزند.

ابن سینا در جستارهای فلسفی خویش از قرآن معتقد است:

«وحی جنبه حقیقی دارد که برای مردم مدلولات لفظی آن باید اعمال گردد و فیلسوفان باید تعارض ظاهر و باطن این مدلولات لفظی را با فلسفه هماهنگ کنند»^۱.

ابن سینا به این سؤال که چرا انبیاء کلامشان توأم با رمز و الفاظشان همراه با ایماء و اشاره است، با اینکه آنان برای اظهار حقایق، روشنگری و تفهیم حقیقت مبعوث شده‌اند و با اینکه قرآن خود را «نور» و «مبین» خوانده است، فلسفه رمزگونی کلام الهی و راز اشارت بودن

۱ - نصر، سید حسین، معارف اسلامی در جهان معاصر، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۷۱ش، ص ۲۹.

الفاظ وحی و تمثیلهای چیست، چنین پاسخ می‌دهد:

«بر پیامبر شرط است که کلامش رمز و الفاظش اشاره باشد، چنان که افلاطون در کتاب نوامیس می‌نویسد: کسی که از معانی رمزهای پیامبران آگاه نباشد به ملک الهی نرسیده است و همچنین فلاسفه بزرگ یونان در کتابهای خود از رموز و اشارات استفاده می‌کردند و اسرار خود را در آنها پنهان می‌ساختند؛ مانند فیثاغورس، سقراط و افلاطون»^۱.

بر این اساس نگاه ابن سینا به نصوص قرآن نگاهی رمزی است که جز خواص از درک آن ناتوان می‌باشند^۲. از این رو، آیاتی را که به مفاهیمی چون: جنت، عرش، کرسی، صراط، نور و... اشاره دارد فلیسوفانه تحلیل می‌کند و این مفاهیم در وجود شناختی، فرجام‌شناسی و جهان‌شناختی وی جایگاهی ویژه دارد. بر همین مبنا ابن سینا در تعبیرات فلسفی خویش گوشه چشمی به آیه نور داشته و غالباً مبحث نفس انسانی و مراتب عقل انسانی را با آن تطبیق داده و بدین ترتیب به واسطه میل و رغبتی که به سازش میان دین و فلسفه داشته، کلمات آیه را رموزی برای اصطلاحات فلسفی قرار می‌دهد. ابن سینا آیه را چنین تفسیر می‌کند:

بخش نخست آیه (نسبت نور به خداوند)

در اینکه نسبت نور به خداوند به نحو حقیقت است، ابن سینا هیچ تردیدی به خود راه

نمی‌دهد. وی در بخش نخست آیه «اللَّهُ نُورٌ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» ابتدا برای نور دو مفهوم - ذاتی و استعاری - به تصویر می‌کشد و معتقد است که نور به مفهوم ذاتی آن - همان‌گونه که ارسطو گفته است - به معنای کمال است؛ یعنی حد اعلی و اتم و اکمل نور، و خداوند کمال مطلق است؛ پس خداوند شایسته به اسم نور است. نور در مفهوم استعاری آن نیز دو معنی دارد که یکی به معنای خیر و دیگری سببی که موجب و رساننده به خیر است. نور در آیه مورد بحث به همین معنی است؛ یعنی آنکه خدا خیر و سبب خیر در عالم است و نمونه خیر بودن او، این عقل انسانی است که به واسطه عقل فعال از استعداد و قابلیت ادراک به عقل مستفاد متحول می‌گردد^۳.

بخش دوم آیه (منظور از مثالهای آیه نور)

وی در بخش بعدی آیه می‌گوید: آسمان و زمین همان مفهوم کلی است و «مشکوة» تأویلش عقل هیولانی و نفس ناطقه است؛ چون مشکوة چیزی است که از خود هیچ روشنائی

۱- ابن سینا، حسین بن عبدالله، تسع رسائل، با شرح مصطفی نورانی، به تصحیح م. حبیبی، مؤسسه مکتب اهل البيت (علیهم السلام)، ۱۳۷۰ش، ص ۲۶۸.

۲- ذهبی، محمد حسین، التفسیر و المفسرون، دارالکتب الحدیثه، ۱۹۷۶م، ص ۴۲۶.

۳- ابن سینا، رسائل، ص ۲۷۰؛ نیز بنگرید به: همو، الاشارات و التنبیها، ج ۲، ص ۳۵۷-۳۵۶؛ همو، الشفاء، ج ۱، ص ۳۹۶.

ندارد، ظلمت محض است و بالقوه هم برای وی نور متصوّر نمی‌شود.

تأویل «مصباح» عبارت است از عقل مستفاد بالفعل، قوه‌ای که بدون نیاز به دریافت تازه، معقولات ثانی نزدش حاضر باشد؛ به جهت اینکه خود به خود روشن است؛ یعنی بدون ملاحظه نمودن به مقدمات اولیه معقولات ثانوی را درک می‌کند.

زمانی که نفس از این مرتبه نیز بالاتر برود، به مرتبه عقل بالملکه رسیده است که مانند «زجاجه» است که در آن معقولاتی است انباشته. شجره زیتونه، کنایت از اندیشه است؛ زیرا استعداد این را دارد که به ذات خود قابلیت پذیرش نور را حاصل کند و قابل نورگردد.

و به جهت اینکه میوه درخت زیتون «زیتون» است، از این قوه به درخت زیتون تعبیر شده است و قوه نیرومندتر از فکر و حدس متعارف به خود روغن زیتون تشبیه شده است، چون ثمره و عصاره زیتون همان روغنش است؛ لذا نیروی کامل حدس به ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾ تشبیه شده است؛ زیرا نیروی کامل حدس به يَكَادُ زَيْتُهَا ذَاتًا استعداد و قوه مدرکه دارد و می‌تواند تک تک این قوا را به مراتب عالی‌تری برساند و این عقل فعال نام دارد که به «نار» تشبیه شده است.

این عقل به جهت اینکه از خود روشنائی خاصی دارد و همه قوای نفسانی از وی روشنائی و نور می‌گیرند، «نار» نام گرفته است. وقتی نفس

از این مرحله هم بگذرد و دارای کمال بالفعل شود و معقولات ثانی مثل نوری بر نور دیگر در ذهن نقش ببندد، در این مرحله به آن قوه عقل مستفاد می‌گویند که در آیه به «نور علی نور» تشبیه شده است.^۱

خواجه نصیر الدین طوسی^۲ (۵۹۷-۶۷۳ق) و مرحوم ملاهادی سبزواری^۳ (۱۲۱۲-۱۲۸۸ق) - که در عصر موسوم به نابسامانی سیاسی و انحطاط عقلانی و نیز در عصر افول فلسفه در بازسازی مکتب ابن سینا نقش محوری را به عهده داشته‌اند - در طرح جهان‌شناسی و وجودشناسی خویش به این آیه نیز نظری داشته و تنها به بازگویی اندیشه شیخ الرئیس، ابو علی سینا پرداخته‌اند، که به علت تشابه مواضع آنان از ذکر آن خودداری می‌نماییم.

تأویل آیه نور در نگاه غزالی

امام محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵ق) متفقدترین چهره تاریخ اندیشه اسلامی است که سیر تحول فکری‌اش از کلام و فلسفه و فقه به تصوف نقطه

۱- همان.

۲- بنگرید به: شرح الاشارات و التنبیها، الاشارة

السادسة، المنط الثالث، ج ۲، ص ۳۰۴.

۳- بنگرید به: حاج ملا هادی سبزواری، شرح منظومه،

چاپ قدم، ص ۳۱۲؛ شرح الاسماء و شرح دعاء

الجوش الكبير، تحقیق و تصحیح نجفقلی حبیبی،

انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵ش، ص ۲۱۳ و

۴۶۹-۴۷۹.

عطف حیات علمی اوست.

غزالی در تفسیر فلسفی خویش از قرآن با پذیرش اصل تأویل با دیگر فلاسفه اسلامی هم‌داستان است، ولی مخالفت وی با فلاسفه‌ای چون فارابی و ابن سینا، موافقت اینان با جهان‌شناسی یونانی بر پایه فیض و صدور است که معتقد است بسیاری از مفسران با این مبنا به تفسیر آیات الهی پرداخته‌اند، حال آنکه حقایق دینی نه رواست که قربانی آرای مابعدالطبیعی محض شود و نه از خارج، از حیث یک نظام فلسفی از پیش تصور شده، تفسیر گردد. این حقایق باید از داخل تفسیر و بر مبنای خود استوار گردد.

تفسیر مشهور غزالی تفسیری است که وی از آیه نور بر مبانی فلسفی از نوع ویژه خود ارائه می‌دهد. وی در رساله مستقلی به نام «مشکاة الانوار» آیه نور را از منظر انسان‌شناختی خویش تحلیل می‌کند.

انسان در نظرگاه غزالی، تنهاموجودی است که نور الهی در او در همه مراتب تجلی می‌کند. همه کوشش غزالی در تفسیر فیلسوفانه خویش - که هیچ توجهی به فلسفه یونانی ندارد - بر این نکته جلب شده که در تفسیر این آیه، اسرار الهی درون آن را کشف کند و آن را با انسان تطبیق دهد.^۱

بخش نخست آیه (بیان حقیقت نور)

غزالی با بیان اینکه اسم نور مختص ذات باری تعالی است و غیر او را شایسته و سزاوار

این نام نیست و اطلاق آن به غیر او مجاز محض است و نسبت آن بر خداوند به نحو حقیقت و واقعیت‌نمایی است، در کشف و بیان این حقیقت ابتدا سه مرتبه برای نور قائل می‌شود:

۱- نور در مرتبه نخست، عبارت از چیزی است که اجسام تیره را برای دیده شدن روشن می‌کند و چیزها به وسیله آن ظاهر می‌گردند؛ مانند نور خورشید و ماه و چراغ که بدین نور، نور عوام گویند.

۲- در مرتبه دوم، نور عبارت است از هر چیزی که محسوسات را به وسیله نور ظاهر درک می‌کند و مکشوف می‌سازد و در نتیجه حواس ما نیز نور نامیده می‌شود که هم نورند، چون ظاهرند و هم نورانی‌اند، چون اشیاء را درک می‌کنند.

همچنین قوای باطن ما چون عقل نور می‌باشند؛ زیرا معقولات را ظاهر می‌سازند و قادر به درک کلیت اشیاء می‌باشند. البته اطلاق نور به عقل سزاوارتر است از نام نهادن نور به چشم؛ چون محدودیت چشم بیشتر از محدودیت عقل است و این نور را نور خواص گویند.

۳- نور در مرتبه سوم که آن را نور خواص خواص نامند، عبارت است از هستی هر چیزی که موجب ظهور و دیدن آن چیز برای دیگران

۱- غزالی، محمد، مشکاة الانوار، با مقدمه و تعلیقه دکتر ابوالعلاء عفیفی، قاهره، الدار القومیة للطباعة و النشر، ۱۳۸۳ق، ص ۲۰.

است؛ پس مصداق کامل نور همان وجود است. از سویی چون وجود موجودات امکانی به ایجاد و آفرینش خداوند می‌باشد، پس خداوند کامل‌ترین مصداق نور است. او ظاهر بالذات و مظهر ماسوای خویش می‌باشد؛ لذا او نور الانوار است، بلکه همه نورها منتهی به اوست و همه هستی و کائنات از پرتو آن روشن می‌گردد. نام نور برای او به گونه حقیقی صادق است و بر غیر او به طور مجاز است^۱.

غزالی درباره وجه اضافه نور به آسمانها و زمین می‌گوید:

«ثم عرفت أن هذا لن يتصف به إلا النور الأول. ثم عرفت أن السماوات والارض مشحونة نوراً من طبقتي النور: أعني المنسوب إلى البصر و البصيرة، أي إلى الحس و العقل. أما البصری فما نشاهده فی السماوات من الكواكب و الشمس و القمر، و ما نشاهده فی الارض من الأشعة المنبسطة على كل ما على الأرض حتى ظهرت به الألوان المختلفة خصوصاً فی الربيع... و لولاها لم يكن للألوان ظهور، بل وجود. و أما الانوار العقلية المعنوية فالعالم الأعلى مشحون بها، و هي جواهر الملائكة، و العالم الاسفل مشحون بها و هي الحياة الحيوانية ثم الإنسانية. و بالنور الإنساني السفلي ظهر نظام عالم السفل كما بالنور الملكي ظهر نظام عالم العلو»^۲.

پس تمام انوار برونی (= حسی) و درونی (= عقلی) که سراسر کائنات را فرا گرفته است جملگی از نور الانوار و منبع اصلی خود؛ یعنی

نور اول کسب فیض نور می‌کنند؛ همانند فیضان نور از چراغ. و چراغ همان روح قدسی نبوی است و ارواح قدسی پیامبران از ارواح علوی اقتباس شده‌اند. و ارواح علوی نیز بعضی از بعضی دیگر می‌گیرند؛ چون ترتیب آنها به ترتیب مقامات و درجات است و همه آنها به سوی نور الانوار ره می‌نمایند؛ زیرا همه نورها عاریه‌ای و مجازند، و نور حقیقی فقط ذات باری تعالی است^۳.

غزالی در پایان سخن خود در تعیین حقیقت نور، به خوانندگان مشکاة الانوار توصیه می‌کند که بیش از این درباره حقیقت نور و رابطه آن با آسمانها و زمین پی‌گیری نکنند؛ چون توان درک آن را ندارند^۴.

بخش دوم آیه (چستی مثالهای آیه نور)

غزالی پس از بیان حقیقت نور و مراتب آن، به تفسیر تمثیلهای قرآن درباره نور الهی و نسبت آن با آسمانها و زمین می‌پردازد. وی معتقد است که همه مثالهای قرآن رموز و اشاراتی است از عالم غیب و ملکوت و در این باره می‌گوید:

میان عالم شهادت و محسوسات با عالم غیب و ملکوت موازنه‌ای است و اگر این موازنه

۱ - همان، با ترجمه دکتر زین‌الدین کیانی نژاد، شرکت

سهامی انتشار، ۱۳۶۳ش، ص ۱۲-۱۳.

۲ - همان، ص ۴۹.

۳ - همان، ص ۴۱-۴۰ و ۴۹-۵۰.

۴ - همان، ص ۵۳-۵۲.

میان جهان شهادت و عالم غیب به روی انسان گشوده شود در این صورت عالم شهادت و محسوس نردبانی برای عالم غیب و ملکوت خواهد بود و باب عظیمی از علم و معرفت به روی او گشوده خواهد شد.^۱

غزالی برای پی بردن به معانی حقیقی مثالهای قرآن، شرایطی را برمی شمرد، و بدین ترتیب در مقام توجیه و تأویل آیه نور، آن را با مراتب و درجات ارواح آدمی تطبیق داده و روح آدمی را به پنج مرتبه فرو کاسته است:

۱- روح حساس، که محسوسات را درک می کند.

۲- روح خیالی، که مدرکات حواس را در خود ضبط می کند و در هنگام نیاز روح عقلی به او تحویل می دهد.

۳- روح عقلی، که معانی را درک می کند و خارج از حدود حس و خیال قرار دارد.

۴- روح فکری، که علوم عقلی محض را دریافت می کند و میان آنها رابطه منطقی برقرار می سازد.

۵- روح قدسی نبوی که ویژه انبیاء و اولیاء الله است و جهان غیب را درمی یابد.

غزالی آن گاه این ارواح پنج گانه را به موازات الفاظ و مثالهای پنج گانه آیه نور به تأویل می برد.^۲

بدین ترتیب، هرگاه به روح حساس نظر کرده، انوارش از طریق حواس انسانی قابل مشاهده است و تمثیل آن در عالم شهود

«مشکاة» است. و روح خیالی که در آن سه ویژگی می توان یافت: ۱- روح خیالی از سرنوشت عالم خاکی و مادی است. ۲- این خیال مادی و ستبر است و چون صاف و دقیق گردد موازی با معانی عقلی می شود و به انوار دست می یابد. ۳- روح خیالی در بادی امر مورد نیاز است تا با آن معارف عقلی مضبوط گردد و از پراکندگی جلوگیری شود. تمثیل آن در دنیا «زُجَاجَه» است.^۳

و اما روح عقلی، ادراک معارف والای الهی به وسیله او انجام می گیرد. تمثیل آن در دنیا «مصباح» است. و روح عقلی که از اصل واحدی آغاز می شود و پس از شاخه شاخه شدن به تقسیمات منطقی و عقلی می کشد و از آن تقسیمات، نتایجی به دست می آید، شایسته است که در این عالم تمثیل شود به «شجره»، چون میوه اش ماده ای است برای افزایش انوار معارف و ثبات و بقای آنها.

اما روح قدسی نبوی که در اعلی مرتبه صفا و شرف است و نیاز به تعلیم و کمک از خارج ندارد سزاوار است به ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ﴾ تعبیر شود.^۴

بنابراین رواست که «زُجَاجَه» محل «مصباح» و «مشکوة» محلی برای «زُجَاجَه» باشد. پس «مصباح» در «زُجَاجَه» باشد و «زُجَاجَه» نیز در «مشکوة». و به همین دلیل چون بعضی فوق

۱- همان، ص ۵۴. ۲- همان، ص ۶۵-۶۴.

۳- همان، ص ۶۵. ۴- همان، ص ۶۶-۶۵.

بعضی دیگرند، رواست که «نور علی نور» نامیده شوند.^۱

غزالی در پایان نتیجه می‌گیرد که انسان در میان همه آفریده‌ها ممتاز است و تنها موجودی است که به صورت «رحمان» خلق شده و شایسته خلافت خداوند در روی زمین است.

تأویلات شیخ شهاب‌الدین سهروردی از آیه نور

شیخ اشراق یکی از برجسته‌ترین چهره‌های تاریخ حکمت اسلامی و فرهنگ ایران است. نظام فلسفی وی بر پایه و بنیان دو اصل نور و ظلمت استوار شده است و نور در حکمت اشراق، اصل حقیقت است و عالم محسوسات تحت سلطه آن قرار دارد.

این حکمت ترکیبی از فلسفه افلاطون و حکمت خسروانی و حکمت مشاء و مبانی و حیانی است که بر دو پایه استوار است؛ یکی استدلال عقلی و فلسفی و دیگری ذوقی، کشف و شهود و برای رسیدن به حقیقت باید به تصفیه باطن و تزکیه نفس پرداخت.

شیخ شهاب‌الدین سهروردی (۵۴۹-۵۸۷ق) در بیان مطالب فلسفی به زبان رمز و کنایه و در قالب تمثیل روی آورده است، و چون در پیوند با رمز است که تأویل معنی و مفهوم می‌یابد، تأویل در بینش فلسفی و اشراقی وی نقش کلیدی و اساسی دارد.^۲

بینش سهروردی درباره قرآن مبتنی بر رمز

است و آیات قرآن را با توجه به مبانی و دیدگاههای اشراقی و شهودی خود تأویل نموده است؛ لذا مانند اکثر جریانهای فکری اصل را بر تأویل رمزی - تمثیلی کلام الهی قرار داده است. در واقع، وی از طریق تأویل قرآن توانست حکمت یونانیان و حکمت ایرانیان را در افق معنوی اسلام جایگاهی رفیع بخشد.^۳

در آثار سهروردی هر چه که به آیات و مثالهای مذکور در قرآن استناد گردد به گونه‌ای رمزی مورد تأویل قرار می‌گیرد. یکی از رمزگشاییهای سهروردی در تبیین عقول نوریه تأملی است که وی بر آیه نور داشته است و آن را با عقول نوریه و مراحل آن تطبیق داده است.

شایان یادآوری است که هر چند فلسفه سهروردی تفسیرگوی نور است و در آغاز تصور می‌شود که توجه سهروردی به آیه نور بیش از دیگر فلاسفه است، ولی مطالعه آثار موجود سهروردی گویای این حقیقت است که ایشان به ندرت در پاره‌ای از آثارش در تبیین عقول نوریه، به آیه نور گوشه چشمی انداخته و به عنوان شاهد بدان نظر داشته است.

۱ - همان، ص ۶۶.

۲ - سهروردی، شهاب‌الدین، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح سید حسین نصر، چاپ سوم: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰ش، ص ۴۹۲-۴۸۸.

۳ - همان، ص ۳۳.

بخش نخست آیه (نسبت نور به خداوند)

سهروردی در حکمة الاشراق، نور در ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ را با عناوینی چون: نور عظیم، نور عقول، عالم عقول، نور حقیقی، نور اعلی و نور الانوار یاد نموده است و معتقد است که نوریت ذات باری تعالی آن است که از بهر ذات خود ظاهر است و دیگر چیزها بدو ظاهر می‌شود. پس نور همه نورهاست و نوریت هر نیر سایه نور اوست؛ پس به نور او روشن گشت آسمانها و زمین^۱.

نیز در الواح عمادیه نوری که الظاهر بذاته است، شایسته و سزاوار است که اسم برای ذات باری تعالی و نورالانوار باشد و در ادامه می‌گوید: «بدان که نورِ جرمی هیأت است در جرم، پس او ظاهر است از بهر دیگری، و نور است از بهر دیگری و اگر به خود قائم بودی نور بودی از بهر ذات خود و از بهر خود ظاهر بودی و زنده بودی، و هر چه زنده است به ذات خویش نور مجرد است. و هر نور مجرد زنده است به ذات خویش. و حق اول نور همه انوار است؛ زیرا که معطی حیات است و بخشنده نوریت است و او ظاهر است از بهر ذات خویش و ظاهرکننده دیگری. و در مصحف مجید آمده است و آن آن است که گفت: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ و نوریت او آن است که از بهر ذات خود ظاهر است و دیگری بدو ظاهر می‌شود. پس نور همه نورهاست و نوریت هر نیر سایه اوست؛ پس به نور او روشن گشت آسمانها و زمین^۲.

منظور از مثالهای آیه نور

سهروردی در این بخش از آیه، بیشتر به عبارت میانی آن، یعنی شجره مبارکه توجه کرده و آن را به قوه فکر تعبیر نموده است. وی در بیان شجره مبارکه می‌گوید:

«قوه فکر چون مشغول شود به امور روحانی و روی به معارف حقیقی آورد او شجره مبارکه است؛ زیرا که هم چنان که درخت را شاخ‌هاست و میوه‌ها، فکر را نیز شاخ‌هاست و آن انواع افکار است که بدان میوه نور یقین رسد»^۳.

در یک جمع‌بندی کوتاه، دیدگاه سهروردی را در آثارش این‌گونه می‌توان بیان کرد: ذات حق به جهت اینکه اعطاکننده حیات و بخشنده نور است، نورالانوار است که خود ظاهر است به ذاتش و همه انوار ساریه فیض نور او هستند، ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، همه نفوس و قوای نفسانی از انوار فیوضات درخشنده وی متجلی می‌شوند و هرگاه قوه‌ای از قوای نفسانی به امور ملکوتی نظر افکند و روی به حقیقت آورد که تحت عنوان قوه فکر از او یاد می‌شود، شجره مبارکی است؛ زیرا هر درختی را شاخ و برگها و میوه‌هایی است که فکر را نیز شاخ‌ها و میوه‌هایی است که آن همان تالو انواری است که از فکر متجلی می‌گردد.

وقتی نفس از این قوه بالاتر رفت و به نفس

۱ - همان، ص ۱۸۲. ۲ - همان، ص ۱۸۹-۱۸۲.

۳ - همان، ص ۱۸۸.

شریف‌تری رسید؛ یعنی به قوه حدس، آن همان میوه درخت است. شجره زیتونه که این قوه را همانند درخت زیتون، مستعد دریافت فیوضات از نورالانوار می‌کند.

و وقتی نفس توانست به واسطه این نیرو، همه این قوا را به درجات بالاتر برساند این نفس دیگر لا شرقیه و لا غربیه می‌شود، یعنی نه عقل محض است و نه هیولای محض^۱.

تأویلات آیه نور از منظر ملاصدرا

مرحوم صدر المتألهین (م ۱۰۵۰ق) را می‌توان آخرین حکیم متأله دانست که قطعاً قرآن را به عنوان یکی از منابع مهم معرفتی تلقی می‌کند و در موارد مختلف برای اثبات دیدگاه خویش بدان استناد می‌جوید.

صدرا در تبیین دقیق آیات و مفاهیم قرآنی و راهیابی به تأویل صحیح آیات مباحث مهمی را به شیوه فلسفی و اشراقی و عرفانی و فراتر از اندیشه مفسران قرآن و متکلمان و حتی فیلسوفان و عارفان مطرح می‌کند.

صدرا در روش تفسیری خود بر این باور است که باید با حفظ ظاهر به معنای نهفته در پس پرده مجموعه واژگان آیات قرآن پی برد. هندسه اندیشه او بر این اساس استوار است که چون وحی قرآن در نزول خود بر پیامبر صلی الله علیه و آله مراحل و درجاتی را طی کرده است و از جهان عقول به جهان نفوس و مثال و سپس به جهان مادی هیبوط نموده و در نتیجه چهره معانی

آسمانی دگرگون گردیده و به صورت واژگان زمینی درآمده است^۲، لذا بر مفسر است که برای درک باطنی و حقایق قرآن همان راه را پیش گیرد، بدین گونه که از معانی ظاهری آغاز کرده و پس از دریافت معانی ظاهری، با ترک حواس جسمانی و استمداد از حواس باطنی، روح انسانی به ملکوت عروج نموده و از راه مکاشفه، به معانی حقیقی آیات قرآن، زلال و بدون حجاب نایل آید^۳.

با توجه به نظرگاه صدرا درباره تأویل، پرهوداست که وی تأویل را که به عنوان باطن قرآن باورمند است، مغایر و متناقض با ظاهر نمی‌داند، بلکه باطن را متمم و مکمل ظاهر می‌شمارد، چه اگر ظاهر نبود، عبور به باطن و راه یافتن به حقایق بلندی که در فراسوی مجموعه واژگان قرآن نهفته است، امکان‌پذیر نمی‌شد^۴.

افزون بر این، اگر ظاهر مورد نظر نبود، نزول قرآن بدین گونه که در دست مردمان است امری بی‌فایده و عبث دانسته می‌شد^۵.

۱ - برداشتی از حکمة الاشراق و بعضی از رسائل شیخ اشراق.

۲ - صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم شیرازی، مفتاح الغیب، تصحیح محمد خواجه‌ای، مؤسسه مطالعات تحقیقات اسلامی، ۱۳۶۳ش، ص ۳۶-۳۳.

۳ - همان، ص ۴۱-۳۹.

۴ - همان، ص ۸۷-۸۲.

۵ - همان، ص ۹۳.

بر این اساس، ظاهر پل ارتباط بین انسان و انکشاف حقایق پدیده‌هاست و برای رسیدن به حقیقت بطون قرآن باید از ظاهر گذشت. ماندن در آن و گرفتار پوست و ظاهر بودن به معنای محروم شدن از معانی بلندی است که در فراسوی آن ظاهر نهفته است.

بنابراین، روش تأویلی صدرا در این است که ضمن حفظ ظاهر از آن به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به معنای حقیقی و بطون عالم هستی و قرآن استفاده می‌کند. از این رو، تأویلی که ظاهر را درهم بشکند و به فراسوی ظاهر توجهی نکند و یا بدان نرسد، به حقیقت و بطن پدیده‌ها نایل نمی‌آید.

طبق این اصل، ملاصدرا روش تفسیری‌ای بنیاد نهاد که ضمن اینکه تلفیقی از روشهای مختلف کلامی، فلسفی و عرفانی است، با آنها تفاوتی اساسی دارد. وجه تمایز روش ملاصدرا با مفسران در این است که او در عین حفظ ظاهر، فرو افتادن در ظواهر را نیز موجب طرد معانی عمیق و اسرار و رموز عالی قرآن می‌داند. از طرفی با برخی فلاسفه نیز تمایز دارد که فهم قرآن را به دریافتهای فلسفی محدود کرده‌اند. ایشان ضمن اینکه کلیات فلسفی و عقلی را در طریق فهم ادراک آن قرار داده است، معتقد است دریافت عمیق معانی قرآن شروطی دارد که کار همه کس نیست. شرط آن یکی پشت کردن به جهان مادی و لذات آن و تمرین و تربیت روحی و دیگر داشتن استعداد ذاتی است.^۱

از این رو، در تفسیر آیه نور در آغاز به روش رایج مفسران روی می‌آورد و با بیانی همچون بیان ایشان به تفسیر آیه زبان می‌گشاید. صدرا پس از عبور از این ظاهر، به باطن قرآن راه می‌یابد.

بخش نخست آیه نور

صدرا در تبیین بخش نخست آیه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ و اضافه نور الهی به آسمانها و زمین، سه وجه را بیان می‌کند:

۱- طریقه جمهور مفسران

صدرا گر چه اعتماد و توجهی به بیشتر تفاسیر ندارد، ولی تفسیر آن دسته از مفسرانی که بخش نخست آیه را بر اساس قرائت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) - که «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» را به فعل ماضی باب تفعیل خوانده‌اند - تفسیر کرده‌اند، پذیرفته است.^۲

طبق این قرائت، آیه را چنین معنی کرده‌اند: خداوند نور داد آسمانها و زمین را؛ یعنی خداوند پس از انتشار حق، آن را در آسمانها و زمین گسترانید.

۱ - صدر المتألهین، تفسیر القرآن الکریم، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۲۹۸.

۲ - همان، ج ۴، ص ۳۴۹، نیز بنگرید به: شیخ ابوالفتح رازی، تفسیر روح الجنان و روح الجنان، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۴۱.

در این صورت، مَثَل نور او صفت حقیقی اوست که در جهان پراکنده شده است. بدین ترتیب واژگانی چون: مشکوة، مصباح، زجاجه و روغن زیت همه برای اثبات ظهور و جلوه صفت حق و آشکار نمودن آن است. طبق این بیان، بدان قرآن نیز گفته می‌شود؛ زیرا آن نیز آشکارکننده حق است.^۱

ملاصدرا بر این اساس، به کلیه مفسرانی که نسبت نور به خداوند را از باب مجاز و تشبیه پنداشته و آن را به مفاهیمی چون: مدبّر، ناظم، هادی، مزین و ذوالنور همانند کرده‌اند، سخت تاخته است.

۲- طریقه عرفای متقدم

وجه دوم، تحلیل عرفای متقدم از مفهوم اضافه نور الهی به آسمانها و زمین است که مقصود از نور او، قلب مؤمن است.

به همین دلیل مَثَل نور او در دل مؤمن مشکوة است و مقامات مؤمن که عامل گسترش نورند به منزله روغن زیتون است و اعمال مؤمن، مَثَل آن درخت مبارک است که از آنجا که این درخت فرخنده میان خاور دل و باختر بدن قرار دارد به هیچ یک از آن دو تعلق ندارد. پس نه شرقی است و نه غربی.

از این رو، آیه را چنین معنی کرده‌اند:

«مثل نور هداية الله في قلب المؤمن كمصباح واقع في زجاجه روحه النفساني الواقع في

مشکوة قلبه، يضيء المصباح من زيت الأحوال و المقامات التي تكاد تضيء في باطن وجود السالك، و إن لم تمسسه نار التجلی، و هی منبعثة من شجرة الأعمال الصالحة المباركة، و هذا النور الأخير الذي هو نتيجة الأعمال الصالحة و ميراث المعاملات الخالصة مضاعف من النور الأول الذي هو نور الهداية الواقع في البداية الداعي الى العبودية و الطاعة، فاذا ضمّ نور النهاية الى نور البداية يكون نوراً على نور»^۲.

۳- طریقه عرفای متأخر

طبق این تحلیل که به نظر ملاصدرا با آرای صاحبان مکاشفه و ذوق و قواعد حکمت اشراق و حکمای ایران باستان نیز مطابق است، آیه چنین تأویل می‌شود: خداوند اعلى مراتب نور است؛ پس نور آسمانها و زمین به منزله نورالانوار و فلک الافلاک است.

بر این اساس گویند: نوری که به مصباح تشبیه گشته است نوری است که بر تمام حقایق ممکن تجلی و اشراق شده و چیزی که به مشکوة تشبیه شده، ماهیات سفلی و آنچه به زجاجه همانند شده، ماهیات عالی و علوی است. و زیت همان نفس رحمانی است. وجود منبسط و آن همان نوری است که بر کالبد اشیاء و بر پیکر فیض اقدس نامیده شده است. و آنچه که به

۱- همان، ج ۴، ص ۳۴۹.

۲- همان، ج ۴، ص ۳۵۱.

درخت و شجره مبارکه تشبیه شده وجود و نوری است که از مرکبات و حقایقی که دارای مزاج‌اند، به مقدار ظرفیت پذیرش و آمادگیهای آنها در مقام رجوع تابیده موسوم به فیض مقدس شده است. دلیل شباهت به درخت این است که دارای جهات مختلف و شاخه‌ها و شعبه‌های بسیار است و این فیض نه مختص به شرق احدیت است و نه به غرب ماهیات و اعیان؛ در نتیجه مفهوم آیه بدین ترتیب است:

«صفة نور الوجود الفاضل من نورالأنوار و الموجود الحقيقي - الفاضل على الممكنات - كمصباح مشتعل في زجاجة حقایق الأرواح العالیة و الجواهر النورانية العقلية التي يتنور به مشكوة الجواهر السفلیة و البرازخ الجسمیة، و اشتعال ذلك المصباح من زيت النفس الرحمانی، المنبسط على مراتب الموجودات، و هو لغایة لطافته و قربه بمنبع الخیر و الجود و معدن النور و الوجود یکاد یفیض الوجود و النوریة على الأشياء و إن لم تمسسه نار الفیض الأقدس و المقدس، و الزيت المتوقد من شجرة مباركة هی الفیض المقدس الغیر المختص بشرق الأحدیة و لا بغرب الأعیان، و هذا النور المتجلی على حقائق الأشياء نور على نور، لأنه نور عالی و اجبی مفیض النور السافل الممكنی، یهدی الله لنوره - أي لتجلی وجوده القیومی - من یشاء، فیتجلی له و یخرجه من ظلمة العدم البحت الی نور الوجود الصرف»^۱.

نقد طرق سه‌گانه

مرحوم صدر المتألهین پس از طرح سه وجه یاد شده، در تبیین نخستین بخش آیه، طرق سه‌گانه را در تفسیر «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» جایز نمی‌شمارد و آن را به طریق توحید نمی‌داند^۲؛ زیرا نامیدن نور بر خدا به طریق تشبیه و مجاز نه جایز است و نه معقول و با منظومه اندیشه ملاصدرا ناسازگار است؛ زیرا نور در وادی تفکر صدرا مساوق و رمزی از وجود اصیل است؛ یعنی آنچه برای وجود جاری و ثابت است، درباره نور نیز گفته می‌شود.

ملاصدرا در تفسیر خود بر این آیه، طبق مبانی حکمت متعالیه این گونه نوشته است: «مَنْ تَأَمَّلَ عِلْمَ أَنَّ الوجود و النور متَّحدان فی المعنی و الحقیقة و متغایران فی اللفظ، و لا شكَّ أَنَّ الوجود خیر و کمال لكل موجود من حیث هو موجود، و الواجب بحت الوجود، فیکون محض النور، فقد ثبت و تحقَّق أَنَّ النور نفس حقیقة الواجب الوجود، جَلَّ مجده»^۳.

کسی که تأمل و اندیشه کند می‌داند که وجود و نور از نظر معنی و حقیقت یکی هستند و از جهت لفظ فرق می‌کنند، و تردیدی نیست که وجود، برای هر موجودی از حیث موجود بودنش، خیر است و کمال، و خداوند، صرف و

۱ - همان، ج ۴، ص ۳۵۵-۳۵۴.

۲ - همان، ج ۴، ص ۳۵۷.

۳ - همان، ج ۴، ص ۳۵۶.

محض وجود است؛ لذا نور محض است. بنابراین ثابت و محقق شد که نور عبارت از خود حقیقت واجب الوجود، یعنی خداوند تعالی است.

وجه این همانی وجود با نور این است که نورانیت نور به نور آن است؛ لذا اگر نورانیت و روشنایی را از نور بگیریم دیگر نور نیست؛ یعنی الظاهر بذاته، المظهر لغيره نخواهد بود. بنابراین نور دو جنبه دارد؛ یکی جنبه ظاهر بودن به خود، و دیگری جنبه ظاهرکنندگی آن است چیزهای دیگر را.

در بحث وجود نیز تمایز و ظهور اشياء به واسطه اصل وجود است؛ یعنی اگر اصل وجود از یک موجود گرفته شود چیزی باقی نمی ماند تا مایه تمایز آن از سایر اشياء باشد. بر این اساس، وجود، مصداقی کامل برای نور است؛ چنان که ملاصدرا می گوید:

«إِنَّ حَقِيقَةَ النُّورِ وَ الوجودِ شَيْءٍ وَاحِدٍ، وَ وجودِ كُلِّ شَيْءٍ هُوَ ظُهُورُهُ، فَعَلَى هَذَا يَكُونُ وجودِ الأَجْسَامِ إِضْماً مِنْ مَرَاتِبِ النُّورِ»^۱.

حقیقت نور و وجود یک چیز است. و وجود هر چیزی عبارت است از ظهور آن چیز؛ بنابراین وجود اجسام نیز از مراتب نور به شمار می رود.

همچنین نور و وجود یک حقیقت اند؛ حقیقتی بسیط که دارای مراتب است. یک مرتبه آن، یعنی مرتبه اکمل و اتم آن، وجود و نور خداوند است که مطلق و ازلی و ابدی و قیوم و واجب بالذات است و مراتب دیگر آن را سایر

موجودات دارند. و وجودشان و وجوبشان بالغیر است و به غیر خود برپا هستند^۲.

بر این اساس تفسیر ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ طبق تعالیم حکمت متعالیه، الله نور الأنوار یا هستی بخش موجودات است.

صدرا در نقد صورتهای سه گانه ضمن پذیرش قرائت امیر المؤمنین (علیه السلام) یادآور می شود که اینان اگر در کلمه نور به معنای روشن کننده (= مُنَوِّر) تأمل و دقت می کردند، می بایست نور را حقیقتاً به خداوند اطلاق نمایند؛ چون خداوند وجودش به حقیقت نوردهنده است و چیزی که خود، نوردهنده باشد لازمه اش آن است که خود نیز در حقیقت و ذات خویش نور باشد و این معنی هم وجدانی و فطری است و هم برهانی؛ زیرا طبق قاعده «معطى الشيء لا يكون فاقداً له»، بخشنده، همیشه چیزی را می بخشد که خود آن را داراست؛ زیرا اعطای شیء از روی فقدان، هرگز امکان پذیر نیست.

در صدق این قاعده، در مورد اینکه در او نور است هیچ گونه تردیدی نیست. حال که اثبات شد در او نور است، از دو حال خارج نیست؛ یا این معنی عین و همانند ذات اوست، یا زائد بر ذات اوست. قسم اخیر قطعاً صحیح نیست؛ چون موجب نیاز حق تعالی به واسطه ای می شود که آن واسطه معنای نور را بر او افاضه

۱ - همان، ج ۴، ص ۲۵۳.

۲ - همان.

نماید. لذا باید یا ذات او ذاتش را نور دهد، که در این صورت لازم می‌آید ذات حق هم قابل باشد و هم فاعل و این محال است. یا ذات او از ذاتش نورانی‌تر باشد و این نیز هم محال است و هم غیر ممکن.

اگر گفته شود اصل و مبدأ نورانیت او غیر ذات اوست احتیاج واجب به ممکن در یک صفت کمالی لازم می‌آید؛ زیرا غیر ذات حقیقی او ممکن از ممکنات است. پس نور عین حقیقت واجب الوجود است و اطلاق نور به خداوند به نحو حقیقت است نه از باب مجاز و تشبیه و مانند‌نمایی. و اطلاق اسم نور بر سایر انوار به نحو مجاز است.^۱

بخش دوم آیه نور (بیان مثالهای آیه نور)

صدرا در پاسخ به این سؤال که چرا خداوند این همه مثال در قرآن کریم آورده است، حکمت کثرت و فراوانی این مثالها در قرآن به ویژه در آیه نور چیست، و به عبارتی، چرا حقیقت به صورت صریح و آشکار بیان نشده و در قالب مثال ارائه گردیده است، می‌گوید:

«ان الناس نیام فی هذا العالم، و النائم لم ینکشف له غیب من اللوح المحفوظ ألا بالمثال دون الكشف الصریح، و ذلك ممّا یعرفه من یعرف العلاقة بین عالمی کل أحد بعد الموت الی تعبیر رؤیاه»^۲.

انسانها در این عالم در خواب هستند و شخصی که در خواب است نمی‌تواند حقایق

امور را جز از طریق مثال دریافت کند. و با پدیده موت، شخص نائم بیدار می‌گردد و آن‌گاه حقایقی را که در قالب مثال شنیده بود برای او آشکار می‌شود و بعینه مشاهده خواهد نمود.

صدرا فراوانی مثالهای قرآن را ناشی از همین اصل می‌داند و با استناد به آیه ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾^۳ - اکثر آیات قرآن برای مردم به صورت مثال است، چون به واسطه انس با دنیا و عالم محسوسات از درک حقیقت آن عاجزند. و فقط اهل بصیرت و اهل شهود و راسخان در علم می‌توانند به حقیقت آیات نایل آیند - به رمزگشایی مثالهای آیه نور روی می‌نهد و طبق روش تفسیری خویش، پس از تبیین و تحلیل ظاهری آیه به تحقیق در حقیقت باطنی آیه می‌پردازد و در این بررسی سه تأویل برای آیه نور ارائه می‌دهد. این سه تأویل عبارت‌اند از:

- ۱- تأویل آیه در عالم انسانی بدنی (عالم صغیر جسمانی)؛
- ۲- تأویل آیه در عالم آفاق (جسمانیات)؛
- ۳- تأویل آیه در عالم انفس (تأویل روحانی).

۱- صدرا در تأویل آیه نور در عالم انسانی ابتدا به تفسیر مفسران روی می‌آورد و منظور از

۱- همان، ج ۴، ص ۳۵۷-۳۵۸.

۲- همو، مفاتیح الغیب، ص ۹۶.

۳- عنکبوت / ۴۳.

مشکوه، صدر و زجاجه، قلب و مصباح، روح انگاشته می‌شود. سپس برای هر یک از این مفاهیم سه‌گانه، سه مرتبه وجودی قائل می‌گردد: الف - در مرتبه اول که مرتبه حسی است، برای هر فردی ظاهر و مکشوف است؛ چون مراد از صدر و قلب و روح همان معنای ظاهری است که عبارت است از: صدر (سینه) مرکب از استخوان و پرده‌هایی که اطراف کبد است. قلب همان گوشت مخروطی شکل است و روح نیز همان جسم لطیف و نرم است؛ چیزی که نفس حیوانی بر او سوار است و به واسطه حرکات شهوی و غضبی، جزئیات را ادراک می‌کند.

ب - در مرتبه دوم از حس ظاهری پنهان، و برای حس درونی ظاهر و مکشوف است. منظور از صدر، روح طبیعی؛ و قلب، روح حیوانی؛ و روح، روح نفسانی بشری است که نفس انسانی متفکر در اهداف حیوانی و در کارهای روزمره از آن استفاده می‌کند.

ج - اما در مرتبه سوم از هر دو حس پنهان است و فقط عقل نظری آن را ادراک می‌کند.

این مفاهیم معنایی ویژه دارند که در این مرتبه صدر (مشکوه) عبارت از نفس حیوانی است که آن را قلب انسانی (زجاجه) مورد استفاده قرار می‌دهد، و در این مقام همان نفس ناطقه و عقل عملی است. و روح (مصباح) همان عقل مستفاد است که در اتصال با عقل فعال،

معقولات را مشاهده می‌کند.

و این همان فرشته مقدسی است (قلم الهی) که حقایق ایمانی را در الواح دل‌های ما می‌نگارد. این سه روح (روح حیوانی، طبیعی و انسانی) در این مرتبه از جهان آخرت، عالم غیب و عالم ملکوت است، ولی در مرتبه اول از عالم دنیا و عالم شهادت و عالم ملک و در مرتبه دوم میان این دو عالم برزخ (اعراف) که به منزله جهان افلاک است می‌باشد^۱.

صدرا آن گاه به تأویل واژگان آیه و تطبیق آن با مفاهیم سه‌گانه دست می‌یازد. مشکوه در حکم بدن انسانی (روح طبیعی) است؛ چون در ذات خویش تاریک است و قابلیت پذیرش نور را به صورت مساوی ندارد. شیشه (قلب) به دلیل میان تهی بودنش جایگاه روح حیوانی است و در حکم روغن زیتون است و چراغ (مصباح) عبارت است از روح نفسانی که به نور نفس ناطقه انسانی روشن گردیده است. و این روح به جهت نزدیکی‌اش به عالم غیب و جهان ملکوت نزدیک است که روشنی دهد، اگر چه آتشی از خارج بدان نرسیده باشد^۲.

۲- ملاصدرا در تفسیر عالم آفاقی، مشکوه را عالم اجسام؛ زجاجه را عرش و مصباح را روح اعظم برمی‌شمرد. و شجره، هیولای کلی است که

۱- صدر المتألهین، تفسیر القرآن الکریم، ج ۴،

ص ۳۶۹-۳۶۸.

۲- همان، ج ۴، ص ۳۷۸.

اصل حقایق، جسم و صور متفاوت آن است که در حکم شاخه‌های آن هستند.

هیولی در ذات خود علاوه بر ملکوتی و عقلانی بودن پایین‌ترین جواهر ملکوتی است که منسوب به شرق عالم عقول و غرب عالم اجسام نیست و زیت که حاصل درخت مبارک است و عبارت از عالم ارواح نفسانی، به انوار عقول فعال نزدیک است و روشنی می‌گیرد.

«فالمشکوة عالم الأجسام، و الزجاجة العرش، و المصباح الروح الأعظم، و الشجرة هی هیولی الکلیة التی مادة حقایق الأجسام، و صورها المختلفة التی بمنزلة الأعضاء و الأوراق، و هی فی نفسه أمر ملکوتی عقلی، إلا أنها أحسن الجواهر الملكوتية و أدناها و هی نهاية عالم الأرواح و بدایة عالم الأجسام، فیکون غیر منسوبة الی شرق عالم العقول و الأرواح، و لا الی غرب عالم الأجسام و الأشباح»^۱.

۳- ملاصدرا تأویل روحانی را متعلق به ابن سینا و شارح مکتب او خواجه نصیرالدین طوسی برمی‌شمرد. در این تأویل، مشکوة، عقل هیولانی؛ زجاجه، عقل بالملکه و شجره زیتونه عبارت است از فکر. نه شرقی و نه غربی بودن این شجره مبارکه بدان دلیل است که اندیشه در معانی کلی جاری است؛ یعنی نه از غرب موجودات محسوس هیولانی است و نه از شرق عقول فعال، که قائم به ذات‌اند. زیت این شجره مبارکه روشنی بخش است؛ اگر چه متصل به آتش نباشد؛ زیرا که نزدیک به اندیشیدن بالفعل و در مرحله تبدیل به عقل بالفعل است. نور علی

نور، عقل مستفاد، مصباح عقل بالفعل و نار عقل فعال است.^۲

ملاصدرا در تبیین بخش بعدی آیه آورده است:

«هرگاه نفس انسان به مرتبه‌ای برسد که متمایز از سایر نفوس به جهت کثرت معقولات اولیه و شدت استعداد و سرعت قبول انوار عقاید که ذاتاً درخشنده و تابان است و موجب بارور شدن دیگر نفوس می‌شود، این چنین قوه‌ای که نیاز به کسب علم از محضر معلم بشری ندارد، نفس قدسیه نبویه است»^۳ که به ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾ همانند شده است.

و درباره بخش پایانی آیه ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾ مراد از نور که فرمود خداوند به نور خود هر که را خواهد هدایت کند، همان نور محمد ﷺ است که حقیقت اشیاء را مشخص می‌کند.^۴ ﴿وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ اشاره‌ای زیبا به روش الهی در بیان حقایق عالم هستی دارد و مطابق با حکمت الهی است که حقایق را متناسب با فهم و ادراک مردم بیان می‌کند. و مردم به جهت انس به جهان محسوس، حقایق را به وسیله مثالهای محسوس

۱- همان، ج ۴، ص ۳۷۹.

۲- همان، ج ۴، ص ۳۸۰.

۳- صدر المتألهین، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۳، ص ۴۲۰ و ج ۹، ص ۸۷.

۴- همو، تفسیر القرآن الکریم، ج ۴، ص ۳۸۳.

ادراک می‌کنند و خداوند این مثالها را برای مردم می‌زند تا در آن اندیشه کنند و پند گیرند.

تکمله و نتیجه

در این مقاله چندین احتمال و گمانه، بازخوانی و واگویی شده است که به دلایلی چند، تبیین و تأویل مرحوم صدرالمتألهین عمیق‌ترین و تأثیرگذارترین تفسیر دربارهٔ آیه نور است:

۱- گرچه همهٔ گمانه‌هایی که مفسران در تفسیر آیه داشته‌اند صحیح است، ولی مفهوم آیه گسترده‌تر از این گمانه‌هاست. آیه با توجه به تمثیلهای آن، بزرگ‌ترین حقیقت هستی و در واقع اساس هستی را در خود جای داده است. از این رو، توجه به جنبه‌ای خاص از آن، نمی‌تواند تفسیرگوی تمام حقیقت آن باشد و به ژرفای فهم مطلبی که آیه درصدد تبیین آن است نایل آمد. لذا اگر به حقیقت نور توجه شود نیازی نیست خود را به وادی مجازگویی و مانند‌نمایی بکشانیم.

۲- در تفسیر فلسفی به ویژه نسبت به این آیه از دو منظر نگریسته شده است:

الف- شرح آیات قرآن کریم و حقایق دینی با الفاظ فلسفی؛ یعنی تحکیم مبانی دینی به واسطه تحکیم مبانی فلسفی.

ب- تأویل آیات قرآن کریم و حقایق دینی به آراء و مبانی فلسفی؛ یعنی تطبیق حقایق دینی با حقایق فلسفی.

دسته اول، آیه را بنا بر مبانی فلسفی یونان و حکمای ایران، تفسیر و تبیین و تحلیل کرده‌اند؛

فلاسفهای چون ابن سینا، شیخ اشراق سهروردی و خواجه نصیرالدین طوسی از این دسته‌اند.

اینان فهم آیه را منحصر به تحلیل فلسفی دانسته و بیشتر بر فرضیات نجوم بطلمیوس در تنظیم حرکات کرات و افلاک سماوی اعتماد کرده‌اند. لذا مفاهیم قرآن چون: لوح، کرسی، قلم و عرش را با آنها تطبیق داده‌اند.

در تفسیر ابن سینا اشاره شده است که وی کل آیه را به مراتب عقل به تأویل برده است، ولی به نظر می‌رسد اگر آیه در مقام نزول فیض وجود باشد تفسیر وی با مفاد آن سازگار نیست.

در تفسیر شیخ اشراق نیز به رغم اینکه اساس فلسفه‌اش را نور تشکیل می‌دهد و کتب و رسائل وی عمدتاً تفسیرگوی نور است کمتر به آیه نور توجه شده است. نور گرچه در نظر ایشان حقیقتی بسیط است، ولی به حسب ذات آن حقیقت، تفاوت به شدت و ضعف است و تعدد و کثرت به جهت هیأت و تشخصات است و اختلاف به واجب بودن و ممکن بودن و جوهر بودن و عرض بودن و بی‌نیازی و احتیاج است.

ولی در نظر ملاصدرا این امور در حد ذات نور عارض نمی‌شود، بلکه به واسطه تجلیات و ظهورات و تعینات و اعتبارات نور، این تعدد و کثرت عارض می‌گردد؛ پس حقیقت واحد بوده و تعدد و کثرت به جهت اختلاف مظاهر و آینه‌ها و قابلیت‌هاست.

اما دسته دوم، بر اساس مبانی فلسفی و عدم توجه به حکمت یونانیان و ایرانیان به تفسیر آیه نور پرداخته‌اند. غزالی، ملاصدرا و علامه

طباطبایی از این دسته‌اند.

ابو حامد غزالی گر چه به فلسفه یونانی توجّه‌ی ندارد و تفسیر خویش را منحصر به دریافتهای فلسفی نمی‌کند، ولی بیشتر به جنبه انسان‌شناختی آیه توجّه دارد و تمام آیه را تفسیرگوی مراتب انسانی دانسته، به آن تطبیق می‌نماید.

علامه طباطبایی در تفسیر آیه نور بیشتر تحت تأثیر اندیشه ملاصدرا و غزالی است. وی نور را با وجود هم‌معنی می‌داند و برای خداوند دو نور قائل است؛ یکی نور عام و دیگری نور خاص. به تعبیر علامه، نور عام همه موجودات و ممکنات را دربر می‌گیرد و نور خاص به مؤمنان اختصاص دارد و تنها این گروه‌اند که از این نور بهره‌مند خواهند شد. چون نور مایه ظهور سایر اشیاء است و بر این اساس خداوند نوری است که آسمانها و زمین به سبب تابش آن بر آنها ظهور می‌یابند.^۱

مرحوم صدر المتألهین وجوه و گمانه‌های ارائه شده درباره آیه نور را اقصاعی و اطمینان‌بخش نمی‌داند. لذا در تفسیر آیه همه را از مجازگویی و تشبیه‌نمایی بر حذر داشته و خود نیز آیه را محدود به دریافتهای فلسفی نکرده است.

صدرا کوشیده است با توجّه به اندیشه‌های هستی‌شناختی خود به یافتن پایه‌های متافیزیکی آیه روی آورد و به نکاتی که با اسلاف خود موافق یا با آن مخالف بوده توجّه نموده است. وی بر اساس روش تفسیری خویش ضمن

قبول ظواهر آیه به جست و جوی اسرار و رموز پنهان آن می‌پردازد و به یاری مبانی فلسفی و مکاشفه و اشراق الهی حقایق زیر پرده آیه را آشکار می‌سازد.

در پایان، جمله آغازین ملاصدرای شیرازی را که در وصف آیه نور نگاشته است می‌آوریم، تا فتح بابی باشد برای آن دسته از دانشیانی که در این باره قلم‌فرسایی خواهند نمود:

«دهان روزگار از کلمات و نکات پر نغز آن، لبخند تحسین بر لب است. و سینه دانشیان به زیبایی نظم آن گشوده، و هدایت به بیناتش آشکار، و حقیقت از بیانش روشن است. و سزاوار است در فراگیری شعاع انوار آن، و به دست آوردن پنهانهای اسرار آن، عمر انسان بگذرد و دوران او به سر آید. و شگفت‌آور نیست که کسی بر آنچه که غیر او بر آن آگاهی نیافته، واقف و آگاه گردد؛ چون برای هر فردی که طالب نور الهی باشد بهره‌ای است»^۲.

امید آنکه این مختصر توانسته باشد گوشه‌ای از نقابی را که بر حقیقت و معارف والای آیه افتاده، کنار زده، شعاعی از نور زیباییهای آیه نور را بنمایاند. ①

۱ - علامه طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵،

ص ۱۲۱-۱۲۰.

۲ - صدر المتألهین، تفسیر القرآن الکریم، ج ۴، ص ۳۴۵.